

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزوه مبانی تکلمة المنهاج

استاد شبخیز

فهرست مطالب

بخش اول: کتاب قضاوت ۳

بخش دوم: کتاب شهادت ۸

بخش سوم: کتاب حدود ۱۷

بخش چهارم: کتاب قصاص ۳۵

بخش پنجم: کتاب دیات ۴۵

بخش اول: کتاب قضاوت

وجوب قضاوت

القضاء واجب كفاي*

قضاوت کردن، عملی واجب است؛ و این واجب، از نوع «واجب کفایی» است.

- واجب کفایی عملی واجب است که لازم نیست همه مکلفین آن را انجام دهند، بلکه اگر یک فرد یا چند نفر از مکلفین، آن کار را انجام دهند، تکلیف از بقیه ساقط می شود؛ مانند قضاوت کردن، دفن اموات، نجات جان فردی که در دریا در حال غرق شدن است.

در مقابل واجب کفایی، واجب عینی قرار دارد. واجب عینی عملی است که بر همه مکلفین واجب است تا آن را انجام دهند و در صورتی که یک فرد یا چند نفر آن را انجام دهند، تکلیف از بقیه مکلفین ساقط نمی شود؛ مانند نماز خواندن، پرداخت بدهی و پرداخت خمس.

دریافت اجرت برای قضاوت توسط قاضی

هل يجوز أخذ الأجرة على القضاء من المتخاصمين أو غيرهما؟ فيه إشكال. والظاهر، الجواز.

آیا قاضی برای قضاوتی که بین طرفین دعوا می کند، می تواند از هر دو طرف دعوا یا یکی از آنها مزد و اجرت دریافت کند؟ پاسخ این است که: بین فقهاء در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی نظر نزدیک تر به صحیح این است که قاضی حق دارد از هر دو طرف دعوا یا یکی از آنها مزد و اجرت دریافت کند.

دریافت اجرت برای کتابت توسط قاضی

بناءً على عدم جواز أخذ الأجرة على القضاء هل يجوز أخذ الأجرة على الكتابة؟ الظاهر، ذلك.

اگر فرض کنیم که قاضی حق ندارد «برای قضاوت کردن» از هر دو طرف دعوا یا یکی از آنها مزد و اجرت دریافت کند؛ اکنون سؤال این است که آیا قاضی می تواند «برای کتابت و نوشتن / و نه برای قضاوت کردنش»، از طرفین دعوا یا یکی از آنها مزد و اجرت دریافت کند؟

پاسخ این است که: نظر قوی تر این است که قاضی حق دارد برای کتابت و نوشتن، از طرفین دعوا یا یکی از آنها، مزد و اجرت دریافت کند.

رشوه دادن به قاضی

تحريم الرشوة على القضاء و لا فرق بين الآخذ والباذل.

رشوه حرام است؛ و فرقی ندارد که فردی رشوه بدهد و یا رشوه بگیرد (یعنی هم رشوه دادن حرام است و هم رشوه گرفتن).

علم قاضی

كما أن للحاكم أن يحكم بين المتخاصمين بالبينة وبالقرار وباليمين، كذلك له أن يحكم بينهما بعلمه ولا فرق في ذلك بين حق الله وحق الناس، نعم لا يجوز إقامة الحد قبل مطالبة صاحب الحق وإن كان قد علم الحاكم بموجبه، على ما يأتي.

همان طور که «بینه» و «اقرار» و «سوگند» از ادله‌ای هستند که قاضی از آن‌ها برای صدور رأی استفاده می‌کند، «علم قاضی» هم از ادله‌ای است که قاضی از آن برای صدور رأی استفاده می‌کند و به آن استناد می‌کند. قاضی هم در مسأله‌ای که حق الله است و هم در مسأله‌ای که حق الناس است، می‌تواند بر اساس علمش (علم قاضی) حکم صادر کند.

اجرای حدود الهی، پیش از درخواست صاحب حق جایز نیست (یعنی قاضی برای اجرای حدود، باید از طرف صاحب حق؛ مانند مجنی علیه و یا ولی او) إذن داشته باشد؛ هر چند که قاضی به وقوع جرم، علم (قطع) داشته باشد.

حضور شاهد مدعی پس از صدور رأی

لا تُسْمَعُ بَيِّنَةُ الْمُدْعَى عَلَى دَعْوَاهُ بَعْدَ حَلْفِ الْمُنْكَرِ وَ حُكْمِ الْحَاكِمِ لَهُ

اگر مدعی چیزی را در دادگاه ادعا کند و مدعی علیه آن را انکار کند و در نتیجه، انکارکننده قسم بخورد و رأی به نفعش صادر شود؛ اگر پس از قسم خوردن انکار کننده و صدور رأی به نفع او، مدعی برای اثبات سخنش شاهدهی بیاورد، این شاهد از او پذیرفته نمی‌شود.

طرح دعوا نزد قاضی ای دیگر

لا يَجُوزُ التَّرَافُعُ إِلَى حَاكِمٍ آخَرَ بَعْدَ حُكْمِ الْحَاكِمِ الْأَوَّلِ وَ لَا يَجُوزُ لِلْآخِرِ نَقْضَ حُكْمِ الْأَوَّلِ إِلَّا إِذَا لَمْ يَكُنِ الْحَاكِمُ الْأَوَّلُ وَاجِدًا لِلشَّرَاطِ، أَوْ كَانَ حُكْمُهُ مُخَالَفًا لِمَا ثَبَتَ قَطْعًا مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ

وقتی یک قاضی درباره موضوعی حکمی صادر کرد، نمی‌توان همان دعوا را نزد قاضی دیگری طرح کرد تا مجدداً برای همان دعوا قضاوت کند.

در صورتی می‌توان دعوایی را که یک قاضی، قضاوت کرده، به نزد قاضی ای دیگر بُرد تا مجدداً درباره آن قضاوت کند که ثابت شود:

۱ - یا قاضی اول، ویژگی‌های لازم برای قضاوت (شرایط قاضی) را نداشته است.

۲ - یا اینکه حکم او مخالف با احکام قطعی قرآن و سنت باشد.

ادعا علیه مدعی علیه غایب

إِذَا طَالَبَ الْمُدْعَى حَقَّهُ وَ كَانَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ غَائِبًا وَ لَمْ يُمَكِّنْ إِحْضَارَهُ فِعْلًا، فَعِنْدَئِذٍ إِنْ أَقَامَ الْبَيِّنَةَ عَلَى مُدْعَاهُ حَكَمَ الْحَاكِمُ لَهُ بِالْبَيِّنَةِ وَ أَخَذَ حَقَّهُ مِنْ أَمْوَالِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ وَ دَفَعَهُ لَهُ وَ أَخَذَ مِنْهُ كَفِيلًا بِالْمَالِ وَ الْغَائِبُ إِذَا قَدِمَ فَهُوَ عَلَى حُجَّتِهِ فَإِنْ أَثْبَتَ عَدَمَ اسْتِحْقَاقِ الْمُدْعَى شَيْئًا عَلَيْهِ اسْتَرْجَعَ الْحَاكِمُ مَا دَفَعَهُ لِلْمُدْعَى وَ دَفَعَهُ لِلْمُدْعَى عَلَيْهِ

هرگاه مدعی از مدعی علیه در دادگاه شکایت کند ولی مدعی علیه غایب باشد (و در دادگاه حاضر نشود) و امکان احضار او به دادگاه هم نباشد؛ در این صورت، اگر مدعی برای اثبات ادعای خود شاهد بیاورد، قاضی به نفع او حکم صادر می کند و به مقدار حقیقش، از اموال مدعی علیه بر می دارد و به مدعی می دهد.

البته در این حالت، دادگاه از مدعی ضامن و کفیل می گیرد تا برای او ضمانت کنند؛ و اگر فرد غایب (مدعی علیه) با ادله معتبری در دادگاه حاضر شد و اثبات کرد که مدعی، استحقاق دریافت آن اموال را نداشته، قاضی اموال داده شده به مدعی را از او می گیرد و به مدعی علیه می دهد؛ و در صورتی که مدعی آن اموال را به هر دلیلی پس نداد، ضامن یا ضامنان، مسئول پرداخت آن اموال به مدعی علیه می باشند.

مدعی

الْمُدْعَى هُوَ الَّذِي يَدْعَى شَيْئًا عَلَى آخَرَ وَ يَكُونُ مُلْزَمًا بِإثْبَاتِهِ عِنْدَ الْعُقَلَاءِ، كَأَنْ يَدْعَى عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ مَالٍ أَوْ حَقٍّ أَوْ غَيْرِهِمَا أَوْ يَدْعَى وَفَاءَ دَيْنٍ أَوْ آدَاءِ عَيْنٍ كَانَ وَاجِبًا عَلَيْهِ وَ نَحْوَ ذَلِكَ وَ يُعْتَبَرُ فِيهِ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ قِيلَ يُعْتَبَرُ فِيهِ الرَّشْدُ أَيْضًا، وَلَكِنْ الْأَظْهَرُ، عَدَمُ إِعْتِبَارِهِ

مدعی به کسی گفته می شود که دعوایی را علیه شخصی دیگر در دادگاه نزد قاضی مطرح کرده است؛ و این فرد در دادگاه باید ادعایش را ثابت کند.

مانند کسی که ادعا می کند که از دیگری مال یا حقی را طلب دارد؛ و یا مانند کسی که ادعا می کند که بدهی خودش را پرداخت کرده است؛ و یا مانند کسی که ادعا می کند که اموالی که بر عهده او بوده و باید به صاحبش پس می داده است را، به صاحبش بازگردانده است. مدعی باید کامل (عاقل و بالغ) باشد.

برخی از فقهاء معتقدند که مدعی علاوه بر اینکه باید عاقل و بالغ باشد، باید رشید هم باشد (یعنی نباید سفیه باشد)؛ لیکن نظر قوی تر این است که، رشید بودن، از شروط مدعی نیست و مدعی می تواند غیر رشید هم باشد.

ذینفع بودن مدعی

يُعْتَبَرُ فِي سَمَاعِ دَعْوَى الْمُدْعَى أَنْ تَكُونَ دَعْوَاهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِمَنْ لَهُ وَايَةُ الدَّعْوَى عَنْهُ، فَلَا تُسْمَعُ دَعْوَاهُ مَالًا لِغَيْرِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَلِيُّهُ وَ كَيْلَهُ أَوْ وَصِيَّهُ كَمَا يُعْتَبَرُ فِي سَمَاعِ الدَّعْوَى أَنْ يَكُونَ مُتَعَلِّقًا أَمْرًا سَائِعًا وَ مَشْرُوعًا، فَلَا تُسْمَعُ دَعْوَى الْمُسْلِمِ عَلَى آخَرَ فِي ذِمَّتِهِ خَمْرًا أَوْ خَنْزِيرًا أَوْ مَا شَاكَلَهُمَا وَ أَيْضًا يُعْتَبَرُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ مُتَعَلِّقًا دَعْوَاهُ ذَا أَثَرٍ شَرَعِيٍّ، فَلَا تُسْمَعُ دَعْوَى الْهَبَةِ أَوْ الْوَقْفِ مِنْ دُونِ إِقْبَاضِ

وقتی کسی در دادگاه، ادعایی را علیه فردی دیگر مطرح می‌کند، زمانی قاضی می‌تواند به ادعای او رسیدگی کند که این فرد، خودش ذینفع باشد (مدعی باید ذینفع باشد)؛ و یا اینکه، ادعا کننده، ولی و سرپرست مدعی باشد؛ بنابراین:

۱ - اگر خود مدعی ذینفع نباشد؛

۲ - یا اگر ادعا کننده، ولی یا وکیل یا وصی مدعی نباشد؛

در این حالات، دادگاه به ادعای او توجهی نمی‌کند (به دعوی که مطرح کرده است، رسیدگی نمی‌کند).

وقتی کسی در دادگاه ادعایی را علیه فردی دیگر مطرح می‌کند، در صورتی دادگاه به درخواست مدعی رسیدگی می‌کند که آن موضوع (چیزی که مدعی آن را ادعا کرده و آن را خواسته است)، موضوعی مشروع و قانونی باشد؛ در نتیجه، اگر مدعی ادعا کند که از فردی چیزی مانند مشروبات الکلی و یا خوک و ... طلب دارد، دادگاه به ادعا و درخواست او، به دلیل مشروع و قانونی نبودن، رسیدگی نخواهد کرد.

وقتی کسی در دادگاه ادعایی را علیه فردی دیگر مطرح می‌کند، در صورتی دادگاه به درخواست مدعی رسیدگی می‌کند که آن موضوع (چیزی که مدعی آن را ادعا کرده و آن را خواسته است)، اثری شرعی داشته باشد، بنابراین اگر کسی ادعا کند که فلان مال وقفی برای اوست و یا فلان چیز به او هبه شده است، در صورتی که این اموال (اموال وقف شده و هبه شده)، به قبض او در نیامده باشند (وقف کننده و هبه کننده آن اموال را به این فرد تسلیم نکرده باشند)، دادگاه به ادعای این فرد توجه نمی‌کند؛ زیرا دادگاه زمانی به دعوی وقف و هبه رسیدگی می‌کند که مال مورد هبه و مال مورد وقف، به قبض کسی که چیزی به آن هبه شده و کسی که چیزی برای او وقف شده، رسیده باشند (به او تسلیم شده باشند).

بخش دوم: کتاب شهادت

شرایط شاهد

الاول: البلوغ، فلا تُقبَلُ شَهَادَةُ الصَّبِيَانِ تُقبَلُ شَهَادَتُهُمْ فِي الْقَتْلِ إِذَا كَانَتْ وَاجِدَةً لِشَرَائِطِهَا وَ يُؤخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِمْ وَ فِي قَبُولِ شَهَادَتِهِمْ فِي الْجِرْحِ إِشكَالٌ

الثاني: العقلُ فلا عيرة بشهادة المجنون حال جنونه و تُقبَلُ حال إفاقته

الثالث: الايمان، فلا تُقبَلُ شَهَادَةُ غَيْرِ الْمُؤْمِنِ وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَتُقبَلُ شَهَادَتُهُ وَ إِنْ كَانَ مُخَالِفًا فِي الْفُرُوعِ وَ تُقبَلُ شَهَادَةُ الْمُسْلِمِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْلِمِ وَ لَا تُقبَلُ شَهَادَةُ غَيْرِ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ نَعَمْ تُقبَلُ شَهَادَةُ الذَّمِيِّ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي الْوَصِيَّةِ إِذَا لَمْ يُوجَدِ شَاهِدَانِ عَادِلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ تَقَدَّمَ ذَلِكَ فِي كِتَابِ الْوَصِيَّةِ وَ لَا يُبْعَدُ قَبُولُ شَهَادَةِ أَهْلِ كُلِّ مِلَّةٍ عَلَى مِلَّتِهِمْ

الرابع: العدالةُ فلا تُقبَلُ شَهَادَةُ غَيْرِ الْعَادِلِ وَ لَا بِأَسَاقِبِ قَبُولِ شَهَادَةِ أَرْبَابِ الصَّنَائِعِ الْمَكْرُوهَةِ الدِّيْنِيَّةِ

الخامس: أن لا يكون الشاهد ممن له نصيب فيما يشهد به فلا تُقبَلُ شَهَادَةُ الشَّرِيكِ فِي الْمَالِ الْمُشْتَرَكِ وَ لَا شَهَادَةُ صَاحِبِ الدَّيْنِ إِذَا شَهِدَ لِلْمَحْجُورِ عَلَيْهِ بِمَالٍ وَ لَا شَهَادَةُ السَّيِّدِ لِعَبْدِهِ الْمَأْذُونِ وَ لَا شَهَادَةُ الْوَصِيِّ فِيمَا هُوَ وَصِيٌّ فِيهِ وَ لَا شَهَادَةُ مَنْ يُرِيدُ دَفْعَ ضَرَرٍ عَنِ نَفْسِهِ، كَشَهَادَةِ أَحَدِ الْعَاقِلَةِ بِجِرْحِ شُهُودِ الْجِنَايَةِ وَ لَا شَهَادَةَ الْوَكِيلِ أَوْ الْوَصِيِّ بِجِرْحِ شُهُودِ الْمُدْعَى عَلَى الْمُوَكَّلِ أَوْ الْوَصِيِّ وَ لَا شَهَادَةَ الشَّرِيكِ لِبَيْعِ الشَّقْصِ الَّذِي فِيهِ حَقُّ الشُّفْعَةِ؛ وَ أَمَّا إِذَا شَهِدَ شَاهِدَانِ لِمَنْ يَرِثَانِهِ فَمَاتَ قَبْلَ حُكْمِ الْحَاكِمِ، فَالْمَشْهُورُ عَدَمُ الْإِعْتِدَادِ بِشَهَادَتَيْهِمَا، وَلَكِنَّهُ مُشْكِلٌ وَ الْأَقْرَبُ هُوَ الْقَبُولُ.

برای اینکه شهادت شاهد در دادگاه مورد قبول واقع شود، شاهد باید شرایطی را داشته باشد و این شرایط عبارتند از:

۱ - شاهد باید به سن بلوغ رسیده باشد؛ در نتیجه، اگر کودکی در دادگاه شهادت دهد، قاضی شهادت او را قبول نمی‌کند، اما استثناً اگر کودک، بقیه شرایط شهادت (به جز بلوغ) را داشته باشد، به شرط اینکه موضوعی که کودک درباره آن می‌خواهد شهادت دهد، قتل باشد، قاضی شهادت او را قبول می‌کند.

اگر کودکی در دادگاه به چیزی شهادت دهد و سپس، حرفش در دادگاه عوض شود (مثلاً کودک امروز در دادگاه حرفی زده باشد و فردا در دادگاه، حرفی دیگر بر خلاف حرف قبلی اش بزند)، قاضی باید به همان حرفی که اول زده توجه کند (قاضی باید بر اساس همان شهادت اولش عمل کند) و نه به حرف جدیدش.

بین فقهاء در این مورد که آیا اگر کودکان درباره ضرب و جرح شهادت دهند، می‌توان شهادت آن‌ها را قبول کرد یا خیر، اختلاف است؛ به این صورت که:

الف: برخی فقهاء معتقدند که شهادت کودکان درباره ضرب و جرح، پذیرفته می‌شود.

ب: برخی دیگر از فقهاء معتقدند که شهادت کودکان درباره ضرب و جرح، پذیرفته نمی‌شود.

۲ - شاهد باید عاقل باشد.

در نتیجه اگر فردی که مجنون است، در دادگاه شهادت دهد، قاضی شهادت او را قبول نمی‌کند.

فردی که دچار جنون ادواری باشد (و نه جنون دائمی)، اگر:

اولاً، هنگام تحمل شهادت (هنگام دیدن موضوعی که می‌خواهد درباره‌اش شهادت بدهد) عاقل باشد؛

ثانیاً، در صورتی که در هنگام ادای شهادت (هنگامی که می‌خواهد در دادگاه شهادت دهد) عاقل باشد؛

قاضی شهادت او را قبول می‌کند.

۳ - شاهد باید مؤمن (شیعه دوازده امامی) باشد.

قاضی نباید شهادت کسی را که مؤمن نیست قبول کند.

شهادت مؤمنی که در فروع مذهب مخالف باشد هم، پذیرفته می‌شود.

اگر مسلمانی علیه غیر مسلمانی شهادت دهد، قاضی باید شهادت او را قبول کند.

اگر فردی غیر مسلمان، علیه فردی که مسلمان است شهادت دهد، قاضی نباید شهادت او را بپذیرد؛ البته اگر کافر ذمی، درباره

وصیت (در موضوع وصیت)، علیه فردی مسلمان شهادت دهد، قاضی شهادت او را می‌پذیرد، مشروط بر اینکه دو شاهد عادل

مسلمان وجود نداشته باشد تا درباره آن موضوع در دادگاه شهادت دهند.

این مسئله در کتاب منهاج الصالحین، توضیح داده شده است.

اگر پیروان دینی، علیه پیروان همان دین شهادت دهند، قاضی باید شهادت آن‌ها را بپذیرد.

۴ - شاهد باید عادل باشد، در نتیجه، شهادت انسان‌هایی که عدالت ندارند، پذیرفته نمی‌شود.

قاضی می‌تواند شهادت کسانی را که از دید عرف، شغل آن‌ها پست و نامناسب است، بپذیرد.

۵ - ذینفع نبودن در موضوع شهادت، یکی دیگر از شروط شاهد است؛ یعنی اگر کسی که در دادگاه شهادت می‌دهد، با آن

شهادت، بخواهد نفعی را به دست آورد و یا ضرری را از خود دور کند، قاضی نباید شهادت او را قبول کند.

با توجه به این شرط، اگر دو نفر مال مشترکی داشته باشند، شهادت یکی از آن دو شریک، در مورد آن مال مشترک (که بخشی

از آن متعلق به خودش است)، پذیرفته نمی‌شود.

همچنین، قاضی نباید شهادت طلبکار که به نفع بدهکارش است را بپذیرد؛ زیرا اگر طلبکار بتواند به نفع بدهکارش شهادت دهد،

احتمال دارد که شهادت دروغ بدهد تا از طریق این شهادت دروغ، مالی به بدهکارش برسد؛ و طلبکار، آن مال را از بدهکارش، به

خاطر طلبش، بگیرد.

اگر صاحب برده به نفع برده‌اش شهادت دهد، قاضی نباید شهادت او را قبول کند.

شهادت وصی (کسی که وصیت‌کننده، او را مأمور اجرای وصیتش کرده)، در ارتباط با «مورد وصیت» پذیرفته نمی‌شود.

اگر فردی در دادگاه حاضر شود و با شهادت دادنش بخواهد ضرر و زبانی را از خود دور کند، قاضی نباید شهادتش را قبول کند. پس شهادت عاقله^۱ در نقض شهادت شاهدان جنایت (جنایت خطای محض) پذیرفته نمی‌شود.^۲

اگر فرد یا افرادی در دادگاه علیه موکل و کیلی شهادت دهند، شهادت وکیل، علیه آن شاهدان، پذیرفته نمی‌شود (وکیل نمی‌تواند علیه آن شهود، شهادت دهد).

اگر فرد یا افرادی در دادگاه علیه میتی شهادت دهند، شهادت وصی آن میت، علیه آن شاهدان، پذیرفته نمی‌شود (وصی میت نمی‌تواند علیه آن شهود، شهادت دهد).

اگر دو نفر با هم مالی را شریک باشند و برای آن‌ها در آن مال، حق شفعه وجود داشته باشد، یکی از آن شرکا نمی‌تواند درباره سهم شریکش از آن مال، شهادت دهد.

«حق شفعه» به این معنی است که هر گاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی، بین دو نفر، به صورت مشاع مشترک باشد و یکی از دو شریک، سهم خود را به شخص سومی بفروشد، در این حالت، برای شریک دیگر حق شفعه به وجود می‌آید؛ به این ترتیب که شریک می‌تواند مبلغی که شخص سوم به شریک خود داده را به وی بدهد و سهم و حق وی را تملک کند.

اگر دو شاهد در دادگاه حاضر شوند و به نفع کسی که از او ارث می‌برند، شهادت بدهند؛ و آن شخص قبل از صدور حکم توسط قاضی، فوت کند:

۱ - اکثر فقهاء معتقدند که شهادت آن دو نفر پذیرفته نمی‌شود.

۲ - نظر قوی‌تر این است که شهادت آن دو نفر پذیرفته می‌شود.

صدور حکم بر اساس شهادتِ شاهدِ فاسق

إِذَا تَبَيَّنَ فِسْقُ الشُّهُودِ أَوْ مَا يَمْنَعُ عَنْ قَبُولِ شَهَادَتِهِمْ بَعْدَ حُكْمِ الْحَاكِمِ، فَإِنَّ كَانَ ذَلِكَ حَادِثًا بَعْدَ الشَّهَادَةِ، لَمْ يَضُرَّ بِالْحُكْمِ وَ
إِنْ عَلِمَ أَنَّهُ كَانَ مُوجُودًا مِنْ قَبْلُ وَقَدْ خَفِيَ عَلَى الْحَاكِمِ، بَطَلَ حُكْمُهُ

اگر قاضی رأیی را صادر کرده باشد و بعد از صدور آن رأی بفهمد که کسانی که شهادت داده‌اند، بعد از شهادت دادنشان (و نه در هنگام شهادت دادن) از عدالت خارج شده‌اند و فاسق شده‌اند (یعنی قاضی بفهمد که شهود، در زمان شهادت، عادل بوده‌اند و بعد از شهادت دادنشان، فاسق شده باشند)؛ یا مثلاً قاضی متوجه شود که شهود، شرایط دیگری (به جز عادل بودن / فاسق نبودن) که برای شاهد لازم است را بعد از شهادت دادنشان از دست داده‌اند (یعنی شرایط شاهد را در هنگام شهادت دادن، دارا بوده‌اند؛ لیکن این شرایط را، بعد از شهادت دادنشان از دست داده‌اند)، قاضی رأی خود را تغییر نمی‌دهد (نباید رأیی که صادر کرده را نقض کند و رأی جدیدی صادر کند؛ زیرا شهود در حال شهادت دادن، عادل بوده‌اند و دیگر شرایط لازم برای شاهد را، داشته‌اند).

۱ - عاقله به افرادی می‌گویند که مسئولیت پرداخت دیه را به جای جانی (در قتل خطای محض) بر عهده می‌گیرند و این افراد، بستگان ذکور نسبی پدر و مادری، یا پدري، به ترتیب طبقات ارث - به طوری که همه کسانی که حین الفوت می‌تواند ارث ببرند - به صورت مساوی عهده‌دار پرداخت دیه خواهند بود.

۲ - در قتل خطای محض در صورتی که قتل با بیینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود، پرداخت دیه به عهده عاقله است؛ حال، اگر بگذاریم که عاقله به جرح شهود جنایت خطای محض اقدام کنند، برای اینکه دیه ندهند، ممکن است به ناحق شاهدان طرف مقابل را جرح کنند؛ به همین جهت، جرح شهود توسط عاقله، مورد قبول نیست.

اما اگر شهود، در حالی که فاسق بوده باشند شهادت داده باشند؛ و فاسق بودنشان را از قاضی پنهان کرده باشند؛ در صورتی که قاضی، با این اوضاع و احوال (در حالی که فکر می کرده آنها عادل هستند) به دعوی آنها رسیدگی کرده باشد و رأی صادر کرده باشد، در این حالت، رأی صادر شده توسط قاضی، باطل می گردد.

شهادت به نفع یا ضرر دشمن دینی

لا تَمْنَعُ الْعِدَاةُ الدِّينِيَّةُ عَنْ قَبُولِ الشَّهَادَةِ، فَتَقْبَلُ شَهَادَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْكَافِرِ وَ أَمَّا الْعِدَاةُ الدُّنْيَوِيَّةُ فَهِيَ تَمْنَعُ عَنْ قَبُولِ الشَّهَادَةِ، فَلَا تَسْمَعُ شَهَادَةَ الْعَدُوِّ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَ إِنْ لَمْ تُوجِبِ الْفِسْقَ

۱ - اگر کسی که می خواهد علیه کسی شهادت دهد، از لحاظ دین و مذهب با هم متفاوت باشند (یعنی دو طرف با هم، دشمن دینی باشند/ مثلاً یکی مسلمان و دیگری یهودی باشد)، در این حالت، شهادت شاهد پذیرفته می شود (اسلام این نوع شهادت دادن را پذیرفته است/ پس، دشمنی دینی، مانع از پذیرش شهادت نیست)؛ مثلاً اگر مسلمانی ضد کافری شهادت دهد، این شهادت، اشکالی ندارد (این شهادت پذیرفته است).

۲ - اگر کسی که می خواهد علیه کسی شهادت دهد، از لحاظ دین و مذهب با هم متفاوت نباشند (یعنی دین هر دو طرف، یکی باشد/ مثلاً هر دوی آنها، مسلمان باشند)؛ ولی این دو نفر، با هم دشمنی دنیوی داشته باشند (یعنی: طرفین با هم دشمنی دینی نداشته باشند ولی با هم، دشمنی دنیوی داشته باشند)، در این حالت، شهادت شاهد پذیرفته نمی شود (اسلام این نوع شهادت دادن را نپذیرفته است/ پس، دشمنی دنیوی، مانع از پذیرش شهادت است).

نکته:

۱ - برخی گفته اند: وقتی کسی با کسی، دشمنی دنیوی داشته باشد، از عدالت خارج می شود؛ و در هیچ صورت، دیگر نباید شهادت او را قبول کنیم (زیرا شاهد باید عادل باشد؛ و فردی که با برادر دینی اش دشمنی دنیوی دارد، عادل نیست).

۲ - برخی دیگر از فقهاء گفته اند که:

(الف) وقتی کسی با کسی، دشمنی دنیوی داشته باشد، اگر برخی کارهای ناپسند را نسبت به دشمن دنیوی اش انجام دهد (مثلاً به او فحاشی کند یا پشت سر او صحبت کند و ...)، در این حالت، این فرد از عدالت خارج می شود؛ و دیگر نباید شهادت او را قبول کنیم.

(ب) وقتی کسی با کسی، دشمنی دنیوی داشته باشد، اگر برخی کارهای ناپسند را نسبت به دشمن دنیوی اش انجام ندهد (مثلاً به او فحاشی نکند یا پشت سر او صحبت نکند و ...)، در این حالت، این فرد از عدالت خارج نمی شود؛ و می توانیم شهادت او را قبول کنیم.

به نظر آیت الله خوینی، وقتی کسی با کسی، دشمنی دنیوی داشته باشد، در هیچ حال، شهادت او پذیرفته نمی شود (چه برخی کارهای ناپسند را نسبت به دشمن دنیوی اش انجام دهد و چه انجام ندهد).

شهادت دادن خویشاوند نسبی

لا تَمْنَعُ الْقَرَابَةُ مِنْ جَهَةِ النَّسَبِ عَنْ قَبُولِ الشَّهَادَةِ، فَتَسْمَعُ شَهَادَةَ الْأَبِ لَوَلَدِهِ وَ عَلَى وَ لَدِهِ وَ الْوَالِدُ لِوَالِدِهِ وَ الْأَخُ لِأَخِيهِ وَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَبُولُ شَهَادَةِ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ فَفِيهِ خِلَافٌ وَ الْأَظْهَرُ الْقَبُولُ

اگر یکی از خویشاوندان نسبی بخواهد بر ضد یا به نفع یکی دیگر از خویشاوندانش شهادت بدهد، شهادتش مورد پذیرش است؛ مثل اینکه:

۱ - پدری بخواهد بر علیه یا به نفع فرزند خودش شهادت بدهد؛

۲ - پسری بخواهد به نفع پدرش شهادت بدهد؛

۳ - برادر بخواهد به نفع برادرش شهادت بدهد؛

۴ - برادر بخواهد به ضرر برادر شهادت بدهد؛

و ...

در مورد اینکه آیا فرزند می تواند بر ضد پدر خودش شهادت دهد یا خیر؛ بین فقهاء اختلاف است:

الف: بر اساس قول قوی تر، چنین شهادتی پذیرفته است؛ یعنی فرزند می تواند به ضرر پدرش شهادت دهد.

ب: برخی فقهاء معتقدند، چنین شهادتی پذیرفته نیست؛ یعنی فرزند نمی تواند به ضرر پدرش شهادت دهد.

شهادت زن و شوهر برای هم

تَقْبَلُ شَهَادَةَ الزَّوْجِ لِزَوْجَتِهِ وَعَلَيْهَا؛ وَأَمَّا شَهَادَةُ الزَّوْجَةِ لِزَوْجِهَا أَوْ عَلَيْهِ فَتَقْبَلُ إِذَا كَانَ مَعَهَا غَيْرَهَا وَكَذَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الصَّدِيقِ لِصَدِيقِهِ وَإِنْ تَأَكَّدَتْ بَيْنَهُمَا الصَّدَاقَةُ وَالصَّحَبَةُ

اگر زمانی لازم باشد که شوهر به نفع یا ضرر همسرش در دادگاه شهادت بدهد، این شهادت مورد قبول است (پس مرد، هم می تواند به نفع زنش و هم به ضرر زنش در دادگاه شهادت دهد).

اما اگر زن بخواهد بر ضد یا به نفع شوهرش در دادگاه شهادت بدهد، این شهادت مورد قبول واقع نمی شود؛ مگر اینکه این زن، علاوه بر خودش، شاهد دیگری هم برای اثبات سخنش داشته باشد.

اگر یک دوست، به نفع یا ضرر دوست خود شهادت دهد، هر چند که آن دو دوست با هم بسیار صمیمی باشند، این شهادت مورد قبول است.

شهادت دادن انسان فقیر

لَا تُسْمَعُ شَهَادَةُ السَّائِلِ بِالْكَفِّ الْمُتَّخِذِ ذَلِكَ حِرْفَةً لَهُ

اگر شخصی که شغلش گدایی و تکدی گری است، در دادگاه حضور پیدا کند و بخواهد به نفع یا ضرر کسی شهادت بدهد، شهادتش مورد قبول نیست.

شهادت دادن کافر، فاسق و کودک

إِذَا تَحَمَّلَ الْكَافِرُ وَالْفَاسِقُ وَالصَّغِيرُ الشَّهَادَةَ وَأَقَامُوهَا بَعْدَ زَوَالِ الْمَانِعِ، قُبِلَتْ وَأَمَّا إِذَا أَقَامُوهَا قَبْلَ زَوَالِ الْمَانِعِ، رُدَّتْ، وَلَكِنْ إِذَا أَعَادُوهَا بَعْدَ زَوَالِهِ، قُبِلَتْ

اگر لازم باشد که «شخصی کافر» و یا «شخصی فاسق» و یا «کودکی که هنوز به بلوغ نرسیده است»، در دادگاه شهادت بدهند؛ چون «کفر» و «فسق و بی عدالتی» و «صغیر بودن»، از موانع شهادت دادن هستند؛

الف: اگر شخص در حال «کفر» یا «فسق و بی عدالتی» یا «صغیر بودن» شهادت دهد، شهادتش پذیرفته نمی شود.

ب: اگر شخص کافر، مسلمان شود؛ و شخص فاسق، عادل شود؛ و آن کودک هم به بلوغ برسد؛ و آنگاه شهادت بدهند، اشکالی ندارد و شهادتشان پذیرفته می شود؛ یعنی:

- اگر فرد، در حالی که حادثه را دیده، کافر باشد؛ ولی هنگام ادای شهادت، مسلمان شود، (و در حالی که مسلمان است شهادت دهد) شهادت پذیرفته می شود.

- اگر فرد، در حالی که حادثه را دیده، فاسق باشد؛ ولی هنگام ادای شهادت، عادل شود، (و در حالی که عادل است شهادت دهد) شهادت پذیرفته می شود.

- اگر فرد، در حالی که حادثه را دیده، نابالغ باشد؛ ولی هنگام ادای شهادت، بالغ شود، (و در حالی که بالغ است شهادت دهد) شهادت پذیرفته می شود.

نکته:

- ۱ - اگر فردی در حالی که کافر است در دادگاه شهادت دهد، شهادتش پذیرفته نمی شود؛ لیکن اگر این فرد، بعد از اینکه مسلمان شد، دوباره بخواهد در مورد همان موضوع شهادت دهد، قاضی این شهادت او را قبول می کند.
- ۲ - اگر فردی در حالی که فاسق است در دادگاه شهادت دهد، شهادتش پذیرفته نمی شود؛ لیکن اگر این فرد، بعد از اینکه عادل شد، دوباره بخواهد در مورد همان موضوع شهادت دهد، قاضی این شهادت او را قبول می کند.
- ۳ - اگر فردی در حالی که صغیر است در دادگاه شهادت دهد، شهادتش پذیرفته نمی شود؛ لیکن اگر این فرد، بعد از اینکه بالغ شد، دوباره بخواهد در مورد همان موضوع شهادت دهد، قاضی این شهادت او را قبول می کند.

شهادت کارگر و مهمان

تُقْبَلُ شَهَادَةُ الضَّيْفِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مَيْلٌ إِلَى الْمَشْهُودِ لَهُ وَ كَذَلِكَ الْأَجِيرُ بَعْدَ مُفَارَقَتِهِ لِصَاحِبِهِ وَ أَمَّا شَهَادَتُهُ لِصَاحِبِهِ قَبْلَ مُفَارَقَتِهِ فَفِي جَوَازِهَا إِشْكَالٌ وَ الْأَظْهَرُ، عَدَمُ الْقَبُولِ

- ۱ - اگر شخصی مهمان شخص دیگری باشد و لازم شود که در دادگاه به نفع صاحب خانه شهادت بدهد، شهادتش در دادگاه پذیرفته است؛ هر چند که آن‌ها از دوستان صمیمی یکدیگر باشند.
 - ۲ - اگر یک نفر زیردست و کارگر، حقوق بگیر کسی باشد و بخواهد به نفع رئیس خود شهادت بدهد، شهادتش زمانی پذیرفته می شود که قرارداد میان آن‌ها تمام شده باشد.
- اما در ارتباط با اینکه آیا زیردست و کارگر، قبل از اتمام قرارداد هم می تواند به نفع رئیس خود شهادت بدهد یا خیر؛

الف: بنا بر قول قوی تر، شهادت زبردست و کارگر، مورد قبول نیست.
ب: بنا بر قول ضعیف تر، شهادت زبردست و کارگر، مورد قبول است.

مواردی که فقط زنان برایشان شهادت می دهند

تُثْبِتُ الْعُدْرَةَ وَ عُيُوبَ النِّسَاءِ الْبَاطِنَةَ ذَكَرْنَاهُ وَ كُلُّ مَا لَا يَجُوزُ لِلرِّجَالِ النَّظْرُ إِلَيْهِ وَ الرِّضَاعُ بِشَهَادَةِ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ مُنْفَرِدَاتٍ

از جمله مسائلی که فقط زنان می توانند درباره آنها شهادت دهند و نیاز به چهار شاهد زن دارند، از این قرارند:

- ۱ - باکره بودن یا نبودن یک زن.
 - ۲ - عیب های درونی زنان (مثل قَرَن و رَتَق).
 - ۳ - آنچه که دیدن آنها بر مردان حرام است (آنچه نگاه کردنش بر مردان حرام است).
 - ۴ - اثبات شیر دادن زنی به نوزاد دیگری.
- «قَرَن» عبارت است از استخوان یا گوشت زائدی که در آلت تناسلی زن به وجود می آید و مانع نزدیکی شوهر با او می شود.
- «رَتَق» عبارت است از بسته بودن فرج زن، به گونه ای که آمیزش با او برای مرد ممکن نباشد.

شهادت بر شهادت

تَقْبَلُ الشَّهَادَةَ عَلَى الشَّهَادَةِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ كَالْقِصَاصِ وَ الطَّلَاقِ وَ النَّسَبِ وَ الْعِتْقِ وَ الْمُعَامَلَةِ وَ الْمَالِ وَ مَا شَابَهُ ذَلِكَ وَ لَا تَقْبَلُ فِي الْحُدُودِ، سِوَاءَ أَكَانَتْ لِلَّهِ مَحْضاً أَمْ كَانَتْ مُشْتَرِكَةً، كَحَدِّ الْقَذْفِ وَ السَّرِقَةِ وَ نَحْوِهِمَا

«شهادت بر شهادت» یعنی در مواردی که حضور شاهد اصلی و ناظر ماجرا، در دادگاه غیر ممکن باشد، فرد دیگری در دادگاه حاضر می شود و شهادت می دهد که فلان شاهد در حضور او شهادت داد بر اینکه فلان موضوع چنین بوده است.
به عبارت دیگر؛ شاهد یا خود، مستقیماً گواه واقعه بوده و بر آن شهادت می دهد و یا به واسطه شاهد واقعه، از آن رخداد اطلاع یافته و بر شهادت او گواهی می دهد.

کسی که خود، گواه واقعه بوده است و بر آن شهادت می دهد، شهادتش «شهادت اصل» نامیده می شود؛ و خود او، «شاهد اصل» نامیده می شود؛ و کسی که بر شهادت او نزد حاکم شهادت می دهد، شهادتش «شهادت فرع» نامیده می شود؛ و خود او، «شاهد فرع» نامیده می شود.

- شهادت بر شهادت؛ در حق الناس (مانند قصاص، طلاق، نَسَب، آزاد شدن برده، معاملات و ...) پذیرفته است.
- شهادت بر شهادت؛ در حدود شرعی پذیرفته نمی شود؛ حال چه این حدود، حق الله محض باشند؛ و چه از حدودی باشند که هم جنبه حق الله دارند و هم جنبه حق الناس، مانند قذف و سرقت.

شهادت بر شهادت بر شهادت

فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ فَصَاعِداً إِشْكَالاً وَ الْإِظْهَرُ، الْقَبُولُ

گاهی مسئله‌ای رخ می‌دهد که شاهد اصلی به علت بیماری و مرگ و... نمی‌تواند در دادگاه حضور پیدا کند که در این صورت، این فرد (شاهد اصلی) در حضور فردی دیگر، آنچه را که دیده شهادت می‌دهد؛ و این فرد از طرف او در دادگاه حاضر می‌شود و به آنچه که شاهد اصلی بیان کرده (شهادت داده)، شهادت می‌دهد (شهادت بر شهادت).

حال ممکن است شهادت بر شهادت نیز ممکن نباشد؛ یعنی شاهد فرع هم، امکان حضور در دادگاه را نداشته باشد؛ و شاهد فرع، خودش نزدی فرد دیگری به آنچه که شاهد اصل در حضورش شهادت داده، شهادت می‌دهد؛ که در اینجا، شهادت بر شهادت بر شهادت و بیشتر رخ می‌دهد.

برخی از فقیهان این نوع شهادت (شهادت بر شهادت بر شهادت؛ و بالاتر، مثلاً شهادت بر شهادت بر شهادت بر شهادت) را قبول نکرده‌اند؛ اما بر اساس قول قوی‌تر، این نوع شهادت نیز در صورت لزوم مورد قبول است.

بخش سوم: کتاب حدود

شرایط اجرای حد

يُشْتَرَطُ فِي ثُبُوتِ الْحَدِّ أُمُورٌ: الْأَوَّلُ: الْبُلُوغُ، فَلَا حَدَّ عَلَى الصَّبِيِّ؛ الثَّانِي: الْإِخْتِيَارُ، فَلَا حَدَّ عَلَى الْمُكْرَهِ وَ نَحْوِهِ؛ الثَّلَاثُ: الْعَقْلُ
فَلَا حَدَّ عَلَى الْمَجْنُونِ

برای جاری کردن حد بر شخصی که زنا کرده (مرد زناکار، یا زن زناکار)، سه چیز شرط است:

- ۱ - شخص مجرم باید به سن بلوغ رسیده باشد؛ پس حد بر کودک (فردی که به بلوغ نرسیده) جاری نمی‌شود.
- ۲ - شخص مجرم باید با اختیار خودش زنا کرده باشد؛ بنابراین بر کسی که مجبور به انجام زنا شده است، حد جاری نمی‌شود.
- ۳ - زناکار (مرد زناکار، یا زن زناکار) باید عاقل باشد، بنابراین بر فرد دیوانه‌ای که زنا کرده، حد جاری نمی‌شود.

زنی که ادعای مجبور شدن به زنا دارد

إِذَا ادَّعَتِ الْمَرْأَةُ الْإِكْرَاهَ عَلَى الزَّانَا، قُبِلَتْ

اگر زنی مدعی شود که آن را مجبور به عمل زنا کرده‌اند و انجام این عمل با اختیار خودش نبوده است، قاضی سخن او را قبول می‌کند و بر او حد جاری نمی‌شود.

مواردی که زنا را در دادگاه اثبات می‌کنند

يُثْبِتُ الزَّانَا بِالْإِقْرَارِ وَ بِالْبَيِّنَةِ وَ يُعْتَبَرُ فِي الْمَقْرَرِ الْعَقْلُ وَ الْإِخْتِيَارُ وَ الْحُرِّيَّةُ، فَلَوْ أَقْرَأَ عَبْدٌ بِهِ، فَإِنْ صَدَقَهُ الْمَوْلَى، ثَبِتَ بِإِقْرَارِهِ وَ
إِلَّا لَمْ يُثْبِتْ، نَعَمْ لَوْ اعْتَنَقَ الْعَبْدُ وَ أَعَادَ إِقْرَارَهُ، كَانَ إِقْرَارُهُ حَجَّةً عَلَيْهِ؛ وَ يُثْبِتُ بِهِ الزَّانَا وَ تَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ أَحْكَامُهُ

مواردی که زنا را در دادگاه اثبات می‌کنند عبارتند از:

۱ - اقرار.

۲ - بینه.

کسی که در دادگاه به چیزی علیه خودش اقرار می‌کند، باید:

۱ - عاقل باشد.

۲ - با اختیار به چیزی اقرار کند (پس اگر کسی را مجبور به اقرار کرده باشند، قاضی آن اقرار را قبول نمی‌کند).

۳ - اقرار کننده باید آزاد باشد (برده نباشد).

پس اگر برده‌ای اقرار به انجام عمل زنا کرد، تنها در صورتی که صاحب بنده هم اقرار او را نزد قاضی شرع تصدیق کند، قاضی حکم به انجام زنا توسط برده می‌دهد؛ و او را به مجازات زنا محکوم می‌کند؛ و در غیر این صورت، اقرار برده مورد قبول قاضی قرار نمی‌گیرد.

اگر برده‌ای آزاد شد و علیه خودش اقرار به زنا کرد، به این دلیل که اکنون این فرد، انسانی آزاد است و برده نیست، دادگاه اقرار او را قبول می‌کند و علیه او حکم به زنا می‌دهد.

عفو زناکار از مجازات

لَوْ أَقْرَبْنَا بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ مِنْ رَجْمٍ أَوْ جَلْدٍ، كَانَ لِلْإِمَامِ (ع) الْعَفْوُ وَعَدَمُ إِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ وَ قَيْدَهُ الْمَشْهُورُ بِمَا إِذَا تَابَ الْمُقْرَبُ؛ وَ دَلِيلُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ

امام (ع) در صورتی می تواند اقرار کننده به عمل زنا را مورد عفو و بخشش قرار دهد که آن زنا، زنايي باشد که حکمش تازیانه یا سنگسار است.

بر اساس نظر مشهور فقهاء، این عفو مشروط به توبه کردن زناکار است؛ ولی علت این نظر فقهاء معلوم نیست.

باردار شدن زنی که شوهر ندارد

إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ وَ لَيْسَ لَهَا بَعْلٌ، لَمْ تَحَدَّ، لِاحْتِمَالِ أَنْ يَكُونَ الْحَمْلُ بِسَبَبِ آخَرَ دُونَ الْوَطْئِ أَوْ بِالْوَطْئِ شُبُهَةً أَوْ إِكْرَاهًا أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ نَعَمْ إِذَا أَقْرَتِ بِالزَّانَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، حُدَّتْ كَمَا مَرَّ.

هنگامی که زن بدون شوهر باردار شود، قاضی شرع حکم به اجرای حد زنا نمی دهد، به دلیل اینکه شاید زن از راهی غیر از زنا باردار شده باشد؛ مثلاً ممکن است:

- ۱ - از طریق نزدیکی به شبهه باردار شده باشد (و گفتیم که بر کسی که نزدیکی به شبهه کرده باشد، حد زنا جاری نمی شود).
 - ۲ - کسی او را به زنا اجبار کرده باشد (و گفتیم که بر کسی که به زنا اجبار شده است، حد زنا جاری نمی شود).
- البته همان طور که بیان شد، در صورتی که این زن، چهار بار اقرار به عمل زنا کند، قاضی شرع حکم به اجرای حد زنا برای او می دهد.

تعداد شهود لازم برای اثبات زنا

لَا يُثَبَّتُ الزَّانَا بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَادِلَيْنِ، بَلْ لِأَبْدٍ مِنْ شَهَادَةِ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ عَدُولٍ، أَوْ ثَلَاثَةِ إِمْرَأَتَيْنِ، أَوْ رَجُلَيْنِ وَ أَرْبَعِ نِسَاءٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُثَبَّتُ الرَّجْمُ بِالْآخِرَةِ وَ لَا يُثَبَّتُ بِغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ شَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرِدَاتٍ أَوْ شَهَادَةِ رَجُلٍ وَ سِتِّ نِسَاءٍ، أَوْ شَهَادَةِ وَاحِدٍ وَ يَمِينٍ

در صورتی قاضی شرع حکم به اثبات عمل زنا و جاری شدن حد زنا بر مجرم می دهد که:

- ۱ - یا چهار مرد عادل
 - ۲ - یا سه مرد و دو زن
 - ۳ - یا دو مرد و چهار زن
- شهادت بدهند که انجام عمل زنا را با چشم خود دیده اند.

پس اگر:

- ۱ - یا دو مرد عادل در دادگاه شهادت دهند؛

- ۲ - یا یک مرد و شش زن در دادگاه شهادت دهند؛
- ۳ - یا زنان به تنهایی (چند زن دون هیچ مردی) در دادگاه شهادت دهند؛
- ۴ - یا یک شاهد به همراه قسم مدعی، در دادگاه شهادت دهد؛
- در این حالات، شهادتِ شاهدان مورد قبول دادگاه نیست؛ و بر شخصی که مورد اتهام است، حد زنا جاری نمی‌شود.
- با شهادت دو مرد و چهار زن، بر زناکار، حد رجم جاری نمی‌شود.

فوری بودن اجرای حدود

يَجِبُ التَّعَجُّلُ فِي إِقَامَةِ الْحُدُودِ بَعْدَ آدَاءِ الشَّهَادَةِ وَ لَا يَجُوزُ تَأْجِيلُهَا كَمَا لَا يَجُوزُ التَّسْرِيحُ بِكِفَالَةٍ أَوْ الْعَفْوُ بِشَفَاعَةٍ

هنگامی که شهادت شاهدان علیه فردی مورد قبول واقع شد؛ باید فوراً مجرم (کسی که مرتکب جرم حدی شده) را مجازات کرد؛ (زیرا اجرای حدود الهی فوری است).

در برخی جرائم، قاضی از مجرم وثیقه می‌گیرد و او را آزاد می‌کند؛ و یا کسی کفیل می‌شود؛ اما نکته‌ای که در باب حدود باید به آن اشاره کنیم این است که؛ اگر کسی مرتکب جرم حدی شود، کسی نمی‌تواند ضامن او شود که آزاد شود؛ و همچنین، کسی حق شفاعت او را ندارد که بخشیده شود.

توبه کردن زناکار

لَوْ تَابَ الْمَشْهُودُ عَلَيْهِ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ، فَالْمَشْهُورُ، سَقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ؛ وَ أَمَّا بَعْدَ قِيَامِهَا فَلَا يُسْقَطُ

در صورتی که شخصی که زنا کرده، بر اساس نظر مشهور فقهاء:

۱ - قبل از اینکه شاهدان علیه او شهادت دهند، زناش را بپذیرد و توبه کند؛ حد زنا بر این شخص جاری نمی‌شود (و توبه‌اش مورد قبول قرار می‌گیرد).

۲ - بعد از شهادت شاهدان توبه کند، بخشیده نمی‌شود (توبه‌اش مورد قبول قرار نمی‌گیرد) و حد بر او جاری می‌شود.

البته، دلیل این نظر فقهاء، مشخص و معلوم نیست.

حد زناى انسان پير

الزَّانِي إِذَا كَانَ شَيْخًا وَ كَانَ مُحْصِنًا يُجْلَدُ ثُمَّ يُرْجَمُ وَ كَذَلِكَ الشَّيْخَةُ إِذَا كَانَتْ مُحْصِنَةً وَ أَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنَا مُحْصِنِينَ فَفِيهِ الْجَلْدُ فَحَسْبُ وَ إِذَا كَانَ الزَّانِي شَابًّا أَوْ شَابَّةً، فَاتَّهُ يُرْجَمُ إِذَا كَانَ مُحْصِنًا وَ يُجْلَدُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحْصِنًا

اگر مرد و زنی که مرتکب عمل زنا شده‌اند، علاوه بر محصن بودن، پیر هم باشند، باید ابتدا شلاق بخورند و سپس سنگسار شوند (یعنی علاوه بر سنگسار که مجازات اصلی آنها است، شلاق هم می‌خورند).

همچنین، اگر یکی از آنها هم علاوه بر محصن بودن، پیر هم باشد، باید ابتدا شلاق بخورد و سپس سنگسار شود (یعنی علاوه بر سنگسار که مجازات اصلی اوست، شلاق هم می‌خورد).

در صورتی که هر دوی مرد و زن زناکار، محصن نباشند، ولی پیر باشند، فقط حد تازیانه بر آنها جاری می‌شود؛ و در صورتی که یکی از مرد و زن زناکار، محصن نباشد، ولی پیر باشد، فقط حد تازیانه بر او جاری می‌شود. در صورتی که مردی و زنی که مرتکب عمل زنا شده‌اند، جوان باشند، اگر محصن باشند، حکم به سنگسار شدن آنها داده می‌شود؛ ولی در صورتی که محصن نباشند، فقط حد تازیانه بر آنها جاری می‌شود.

زناى محصن با زن دیوانه یا نابالغ

هَلْ يَخْتَصُّ الْحُكْمُ فِيمَا ثَبَّتَ فِيهِ الرَّجْمُ بِمَا إِذَا كَانَتْ الْمَرْئِي بِهَا عَاقِلَةً بِالْعَقَّةِ، فَلَوْ زَنَى الْبَالِغُ الْمُحْصِنُ بِصَبِيَّةٍ أَوْ مَجْنُونَةٍ فَلَا رَجْمَ؟ فِيهِ خِلَافٌ. ذَهَبَ جَمَاعَةٌ إِلَى الْإِخْتِصَاصِ، مِنْهُمْ الْمُحَقِّقُ فِي الشَّرَائِعِ، وَلَكِنَّ الظَّاهِرَ، عُمُومُ الْحُكْمِ

بین فقهاء اختلاف نظر است که اگر مردی که محصن است، با دختری که به سن بلوغ نرسیده یا با زن دیوانه‌ای، مرتکب عمل زنا شود؛ آیا باید این مرد را سنگسار کرد؟ و یا شرط سنگسار این است که؛ اولاً، مرد زناکار، محصن باشد؛ ثانیاً، زنی که با او عمل زنا صورت گرفته است، بالغ و عاقل باشد؟ برخی از فقهاء مثل محقق حلی معتقدند که حکم سنگسار، در صورتی اجرا می‌شود که: اولاً، مرد زناکار، محصن باشد؛ ثانیاً، زنی که با او عمل زنا صورت گرفته است، بالغ و عاقل باشد. ولی بر اساس نظر قوی‌تر، حکم سنگسار؛ هم برای مرد محصنی است که با زن نابالغ یا زن دیوانه یا زن نابالغ زنا می‌کند؛ و هم برای مرد محصنی است که با زن عاقل یا زن بالغ زنا می‌کند.

لواط شخص محصن

يُقْتَلُ اللَّائِطُ الْمُحْصِنُ وَلَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَالْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ وَهَلْ يُقْتَلُ غَيْرُ الْمُحْصِنِ؟ الْمَشْهُورُ أَنَّهُ يُقْتَلُ وَفِيهِ إِشْكَالٌ وَالْأَظْهَرُ، عَدَمُ الْقَتْلِ كَمَا أَنَّهُ يُقْتَلُ الْمَلُوطُ مُطْلَقاً عَلَى مَا سَيَأْتِي، نَعَمْ لَا قَتْلَ عَلَى الْمَجْنُونِ وَلَا عَلَى الصَّبِيِّ

الف) در صورتی که شخصی که مرتکب عمل لواط شده است (فاعل لواط)، مجرد باشد، بین فقهاء اختلاف نظر است که باید حکم به کشتن او داده شود یا خیر؟
 ۱ - بر اساس نظر مشهور فقهاء، حکم به کشته شدن این فرد داده می‌شود.
 ۲ - بر اساس نظر قوی‌تر، کشتن او جایز نیست؛ و به او تازیانه زده می‌شود.
 همچنین، شخصی که مورد لواط قرار گرفته است (مفعول)، اگر دیوانه و کودک نباشد، باید کشته شود.
 ب) اگر فرد لواط کننده (فاعل لواط)، متأهل باشد، حکم به کشته شدن او داده می‌شود، چه آزاد باشد و چه برده، چه مسلمان باشد و چه کافر؛ و این نظر، بین فقهاء اختلافی نیست و فقهاء در این نظر با هم اتفاق نظر دارند.

لواط با فرد دیوانه

إِذَا لَاطَ الْبَالِغُ الْعَاقِلُ بِالْمَجْنُونِ، حُدَّ اللَّائِطُ دُونَ الْمَلُوطِ

در صورت لواط مرد بالغ و عاقل با دیوانه‌ای، قاضی فقط بر مرد لواط کننده حد را جاری می‌کند؛ و مردی که بر روی او لواط شده (چونکه مجنون است)، مجازاتی ندارد.

لواط با کودک

إِذَا لَاطَ الرَّجُلُ بَصَبِيٍّ، حُدَّ الرَّجُلُ وَ أَدَّبَ الصَّبِيُّ وَ كَذَلِكَ الْعَكْسُ

در صورت لواط کودک با مرد عاقل و بالغی، یا لواط مرد عاقل و بالغی با کودکی؛ حد لواط تنها برای مرد جاری می‌شود؛ و قاضی شرع حکم به تأدیب کودک می‌دهد.

لواط کافر با کافر یا مسلمان

إِذَا لَاطَ ذِمِّيٌّ بِمُسْلِمٍ، فَإِنْ كَانَ مَعَ الْإِقَابِ، قُتِلَ وَ إِنْ كَانَ بِدُونِهِ فَالْمَشْهُورُ أَنَّهُ يُقْتَلُ أَيْضاً وَ هُوَ غَيْرُ بَعِيدٍ وَ أَمَّا إِذَا لَاطَ بِذِمِّيٍّ آخَرَ أَوْ بِغَيْرِ ذِمِّيٍّ مِنَ الْكُفَّارِ، فَالْحُكْمُ كَمَا تَقَدَّمَ فِي بَابِ الزَّانَا.

در صورت لواط کافر ذمی، با کافر ذمی دیگر، یا با کافر غیر ذمی (کافر حربی)، امام (ع) می‌تواند انتخاب کند که خودش لواط کننده را مجازات کند و یا او را نرذ همدینانش بفرستد تا او را مجازات کنند.

ولی در صورتی که کافر ذمی با مردی که مسلمان است مرتکب عمل لواط شود، اگر دخول انجام شود، لواط کننده باید کشته شود و اگر دخول انجام نشود:

۱ - بر اساس نظر برخی از فقها کشته نمی‌شود.

۲ - بر اساس نظر مشهور فقهاء، باید کشته شود که این نظر قوی‌تر است.

توبه کردن لواط کننده

إِذَا تَابَ اللَّائِطُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ فَالْمَشْهُورُ أَنَّهُ يَسْقُطُ عَنْهُ الْحَدُّ وَ لَوْ تَابَ بَعْدَهُ لَمْ يَسْقُطْ بِلَا إِشْكَالٍ، وَ لَوْ أَقْرَبَهُ وَ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةً كَانَ الْإِمَامُ مَخِيرًا بَيْنَ الْعَفْوِ وَ الْإِسْتِيفَاءِ.

به نظر مشهور فقهاء، اگر کسی لواط کند؛ و شهود بخواهند علیه او در دادگاه شهادت دهند:

۱ - در صورتی که قبل از شهادت شهود، توبه کند، قاضی او را عفو می‌کند و بر او حد را جاری نمی‌کند.

۲ - در صورتی که بعد از شهادت شهود، توبه کند، قاضی او را عفو نمی‌کند و بر او حد را جاری می‌کند.

در صورتی که فردی لواط کند و به این عملش اقرار کند، در صورتی که شهادی نباشد تا علیه او شهادت دهد که او لواط کرده است؛ اگر این فرد (اقرار کننده) توبه کند، قاضی می‌تواند او را عفو کند و همچنین می‌تواند او را عفو نکند و مجازاتش کند.

تعریف تفخیز

حَدُّ التَّفْخِيذِ إِذَا لَمْ يَكُنْ اِيقَابًا، مِائَةٌ جَلْدَةٍ وَ لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ وَ الْمُحْصِنِ وَ غَيْرِهِ وَ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ وَ الْمَشْهُورُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْحُرِّ وَ الْعَبْدِ وَلَكِنَّ الظَّاهِرُ هُوَ الْفَرْقُ

اگر مردی آلت تناسلی خود را بین ران‌های مرد دیگری بگذارد، بدون اینکه دخول انجام شود، به این عمل، «تفخیز» می‌گوییم. حد تفخیز، صد ضربه شلاق است.

این حد برای مجرد و متأهل، مسلمان و کافر، کننده عمل (فاعل) و کسی که عمل تفخیز روی او انجام شده است (مفعول)، تفاوتی ندارد.

بر اساس نظر مشهور فقهاء، این حکم برای برده و آزاد یکی است؛ لیکن بر اساس نظر قوی‌تر، متفاوت است؛ و حدی که بر برده جاری می‌شود، نصف حدی است که بر انسان آزاد جاری می‌شود (یعنی اگر به انسان آزادی که تفخیز کرده، صد ضربه شلاق باید زد؛ به برده‌ای که تفخیز کرده، پنجاه ضربه باید زد).

تکرار تفخیز

لَوْ تَكَرَّرَ التَّفْخِيذُ وَ نَحْوُهُ وَ حُدَّ مَرَّتَيْنِ، قُتِلَ فِي الثَّالِثَةِ

هنگامی که شخصی عمل تفخیز را برای بار اولش انجام داد؛ (در بار اول)، حد او، صد ضربه شلاق است؛ و هنگامی که شخصی عمل تفخیز را برای دومین بار انجام دهد، (در بار دوم)، باز هم حد او، صد ضربه شلاق است؛ اما هنگامی که شخصی عمل تفخیز را برای سومین بار انجام داد، (در بار سوم)، حد او این است که باید او را کُشت.

مجازات افرادی که در زیر یک لحاف برهنه‌اند

إِذَا وَجِدَ رَجُلَانِ تَحْتَ لِحَافٍ وَاحِدٍ مَجْرَدَيْنِ مِنْ دُونِ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا حَاجِزٌ، فَالْمَشْهُورُ بَيْنَ الْمُتَأَخِّرِينَ أَنَّهُمَا يُعْزَرَانِ مِنْ ثَلَاثِينَ سَوْطًا إِلَى تِسْعَةٍ وَ تِسْعِينَ سَوْطًا وَ الْإِظْهَرُ، أَنْ يُجْلَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ سَوْطًا وَ كَذَلِكَ الْحَالُ فِي امْرَأَتَيْنِ وَجِدْتَا مَجْرَدَتَيْنِ تَحْتَ لِحَافٍ وَاحِدٍ أَوْ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ

در صورتی که دو مرد برهنه، یا دو زن برهنه، یا یک زن و مرد برهنه، زیر یک لحاف باشند، به گونه‌ای که هیچ مانعی بینشان نباشد (یعنی توان نزدیکی با هم را داشته باشند)؛ هر دو نفرشان، بر اساس نظر مشهور فقهاء، سی تا نود و نه ضربه شلاق می‌خورند.

البته نظر بهتر این است که بگوییم باید به هر یک از آنها، نود و نه ضربه شلاق زد.

تعریف مساحقه

حَدُّ السُّحْقِ إِذَا كَانَتْ غَيْرَ مُحْصِنَةٍ، مِائَةٌ جَلْدَةٍ وَ يَسْتَوِي فِي ذَلِكَ الْمُسْلِمَةُ وَ الْكَافِرَةُ وَ كَذَلِكَ الْأَمَةُ وَ الْحُرَّةُ عَلَى الْمَشْهُورِ وَ فِيهِ إِشْكَالٌ بَلْ مُنْعَ وَ قَالَ جَمَاعَةٌ: إِنَّ الْحُكْمَ فِي الْمُحْصِنَةِ أَيْضًا كَذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ ضَعِيفٌ، بَلْ الظَّاهِرُ، أَنَّ الْمُحْصِنَةَ تُرْجَمُ

اگر زن غیر محصنه، مرتکب عمل مساحقه شود؛ چه مسلمان باشد و چه کافر؛ مجازاتش صد ضربه شلاق است. بر اساس نظر مشهور فقهاء، مجازات کنیز و زن آزاد، یکی است (مجازات هر دوی آنها، اگر محصنه نباشند، صد ضربه شلاق است)؛ لیکن برخی از فقهاء معتقدند که حکم کنیز متفاوت است (که این نظر، نظر آیت الله خویی است).

برخی از فقهاء معتقدند که مجازات زن محصنه‌ای که مساحقه کرده هم، صد تازیانه است؛ که نظر قوی‌تر این است که باید، او را سنگسار کرد.

تکرار مساحقه

لَوْ تَكَرَّرَتِ الْمُسَاحِقَةُ، فَإِنَّ أُقِيمَ الْحَدُّ عَلَيْهَا بَعْدَ كُلِّ مُسَاحِقَةٍ، قُتِلَتْ فِي الثَّالِثَةِ وَأَمَّا إِذَا لَمْ يُقِمَّ عَلَيْهَا الْحَدُّ، لَمْ تُقْتَلْ

در صورتی که زنی عمل مساحقه را تکرار کند:

۱ - اگر در بار اول و دوم، صد ضربه شلاق نخورده باشد، نباید در بار سوم کشته شود؛ بلکه باید به او صد ضربه شلاق زد.

۲ - اگر در بار اول و دوم شلاق خورده باشد، در بار سوم، قاضی شرع حکم به کشتن او می‌دهد.

توبه کردن مساحقه‌کننده

إِذَا تَابَتِ الْمُسَاحِقَةُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ فَالْمَشْهُورُ، سَقُوطُ الْحَدِّ عَنْهَا وَ لَا أَثَرَ لِتَوْبَتِهَا بَعْدَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ

اگر اثبات عمل مساحقه با شهادت دادن شهود باشد:

۱ - اگر زن قبل از شهادت دادن شهود توبه کند، مشهور فقهاء معتقدند که توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ و مجازاتی ندارد؛ اما مستند

این نظر، معلوم نیست (معلوم نیست که این نظر، بر چه اساسی بیان شده است).

۲ - اگر بعد از اینکه شاهدان علیه او شهادت دادند توبه کند، باید مجازات شود.

تعریف قوادی

و هِيَ الْجَمْعُ بَيْنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ بِالزَّوْنِ وَ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ الرَّجَالِ لِلرَّوْاطِ وَ بَيْنَ النِّسَاءِ وَ النِّسَاءِ لِلْسُّحُقِ

قوادی یعنی کسی دو نفر یا بیشتر از دو نفر را برای انجام دادن زنا یا لواط یا مساحقه به هم برساند؛ مثل معرفی دو زن برای انجام مساحقه؛ و یا دو مرد برای انجام لواط؛ و یا به هم رساندن زن و مردی برای انجام زنا.

اثبات قوادی

تَثَبَّتْ الْقِيَادَةُ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَادِلَيْنِ وَ لَا تَثَبَّتْ بِشَهَادَةِ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ وَ لَا بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرِدَاتٍ وَ هَلْ تَثَبَّتْ بِالْاِقْرَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً؟ المشهورُ عَدَمُ ثَبُوتِهَا بِذَلِكَ بَلْ لَا بُدَّ مِنَ الْاِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ، وَلَكِنْ لَا يَبْعَدُ ثَبُوتُهَا بِالْاِقْرَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً

اگر «یک مرد و دو زن»، یا «زنان بدون شهادت مردی» شهادت به قیادت دهند (شهادت دهند که فلان فرد قوادی کرده است)، شهادت آنها مورد قبول دادگاه نیست؛ بلکه باید «دو مرد عادل» شهادت دهند تا این عمل ثابت شود. بر اساس نظر مشهور فقهاء، اگر فردی یک بار اقرار کند، قوادی ثابت نمی‌شود؛ و باید دو بار اقرار کند؛ لیکن، برخی از فقهاء هم معتقدند که با همان یک بار اقرار کردن، قوادی ثابت می‌شود (که این نظر، نظر آیت الله خویی می‌باشد).

تعریف قذف

هُوَ الرَّمْيُ بِالزَّانَا أَوْ اللَّوَاطِ، مِثْلَ أَنْ يَقُولَ لِغَيْرِهِ زَيْنَتٌ أَوْ أَنْتَ زَانٍ، أَوْ لِيَطِّبُ بَكَ، أَوْ أَنْتَ مَنكُوحٌ فِي دُبُرِكَ، أَوْ أَنْتَ لَا تُطُّ أَوْ مَا يُؤَدِّي هَذَا الْمَعْنَى.

قذف یعنی شخصی به شخص یا اشخاص دیگری تهمت زنا یا لواط بزند. به عنوان مثال، فردی به دیگری بگوید که تو زنا کرده‌ای یا بگوید که با تو زنا شده است؛ و یا بگوید که تو لواط کرده‌ای و یا بگوید که با تو لواط شده است؛ و یا هر سخن دیگری که این معنا را برساند.

شرط اجرای حد قذف

لَا يُقَامُ حَدُّ الْقَذْفِ إِلَّا بِمُطَالَبَةِ الْمَقْذُوفِ ذَلِكَ

مجازات قذف، برای قذف‌کننده، در صورتی اجرا می‌شود که شخص قذف‌شده، مجازات کردن قذف‌کننده را از دادگاه درخواست کند.

شرایط قذف‌کننده

يُعْتَبَرُ فِي الْقَاذِفِ الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ، فَلَوْ قَذَفَ الصَّبِيُّ أَوْ الْمَجْنُونُ لَمْ يُحَدَّ وَ لَا فَرْقَ فِي الْقَاذِفِ بَيْنَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَ لَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ

اگر کودک یا فرد دیوانه‌ای به کسی تهمت زنا یا لواط بزند (اگر کودک یا فرد دیوانه‌ای، کسی را قذف کند)، مجازات نمی‌شود؛ زیرا قذف‌کننده باید به سن بلوغ رسیده و عاقل باشد.

همچنین، فرقی ندارد که قذف‌کننده، کافر باشد یا مسلمان؛ برده باشد یا آزاد (و هر یک از این افراد اگر کسی را قذف کنند، مجازات می‌شوند).

قذف کردن یک گروه

لَوْ قَذَفَ رَجُلٌ جَمَاعَةً بِلَفْظٍ وَاحِدٍ، فَإِنْ أَتَوْا بِهِ مُجْتَمِعِينَ، ضُرِبَ حَدًّا وَاحِدًا وَإِنْ أَتَوْا بِهِ مُتَفَرِّقِينَ، ضُرِبَ لِكُلِّ مِنْهُمْ حَدًّا وَ لَوْ قَذَفَهُمْ مُتَفَرِّقِينَ، حُدٌّ لِكُلِّ مِنْهُمْ حَدًّا

اگر یک انسان به عده‌ای از افراد، به طوری که خطاب به همه آنها باشد، تهمت زنا یا لواط بزند (اگر فردی گروهی را قذف کند):

۱ - در صورتی که همه آن افراد با هم به دادگاه مراجعه کنند و درخواست مجازات او را داشته باشند، قاضی فقط حکم به اجرای یک حد برای قذف‌کننده می‌دهد.

۲ - در صورتی که هر کدام از قذف‌شوندگان، جداگانه نزد قاضی شرع بروند و درخواست مجازات قذف‌کننده را بدهند، قاضی شرع باید به تعداد درخواست‌کنندگان، بر قذف‌کننده، حد جاری کند.

و اگر شخص، به چند نفر، به صورت جداگانه قذف کند، به تعداد قذف‌هایی که کرده است، باید بر او حد قذف جاری شود.

بخشیدن قذف‌کننده و اثرش

إِذَا عَفَا الْمَقْذُوفُ حَدَّ الْقَذْفِ عَنِ الْقَاضِي فَلَيْسَ لَهُ الْمُطَالَبَةُ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ

اگر قذف‌شونده، قذف‌کننده را بخشید، بعداً نمی‌تواند از بخشیدنش برگردد و تقاضای مجازات قذف‌کننده را در دادگاه داشته باشد.

فوت مقذوف و چگونگی مجازات قاذف

إِذَا مَاتَ الْمَقْذُوفُ قَبْلَ أَنْ يُطَالَبَ بِحَقِّهِ أَوْ يَعْفو، فَلِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَقَارِبِهِ الْمُطَالَبَةُ بِهِ، كَمَا أَنَّ لَهُمُ الْعَفْوَ، فَإِنْ تَعَدَّدَ الْوَلِيُّ كَمَا إِذَا مَاتَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ أَوْ أَحْوَيْنَ، فَعَفَا أَحَدُهُمَا، كَانَ لِلْآخَرِ الْمُطَالَبَةُ بِالْحَقِّ وَ لَا يَسْقُطُ بَعْفوِ الْاَوَّلِ

اگر کسی مورد قذف قرار بگیرد و قبل از اینکه قذف‌کننده را مجازات کند یا عفو کند، بمیرد؛ ورثه او می‌توانند به دادگاه رجوع کنند و اجرای حد بر قذف‌کننده را از دادگاه درخواست کنند.

حال اگر تعداد ورثه بیش از یک نفر باشند، مثلاً میت، دو برادر یا دو فرزند داشته باشد، در صورتی که یکی از ورثه تقاضای اجرای حد کند؛ و دیگری، قذف‌کننده را ببخشد، قاضی شرع باید قذف‌کننده را مجازات کند.

دشنام به پیامبر (ص)

يَجِبُ قَتْلُ مَنْ سَبَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى سَامِعِهِ مَا لَمْ يَخَفِ الضَّرَرَ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ عَرَضِهِ أَوْ مَالِهِ الْخَطِيرَ وَ يُلْحَقُ بِهِ سَبُّ الْأَيْمَةِ (ع) وَ سَبُّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (ع) وَ لَا يَحْتَاجُ قَتْلُهُ إِلَى الْإِذْنِ مِنَ الْحَاكِمِ الشَّرْعِيِّ

اگر کسی با گوش خودش بشنود که فردی به پیامبر (ص) دشنام داد، بدون اذن قاضی شرع باید فردی که به پیامبر (ص) توهین کرده را بکشد. همچنین، اگر کسی به امامان (ع) و حضرت زهرا (س) هم دشنام دهد، حکمش همین است. البته اگر کسی که دشنام دادن کسی دیگر به امامان، پیامبر و حضرت زهرا را می شنود، بترسد که ضرر مالی، جانی یا ناموسی شدید از کشتن دشنام دهنده ببیند، باید از کشتن او اجتناب کند.

مجازات شراب خوار

مَنْ شَرِبَ الْمُسْكَرَ أَوْ الْفُقَاعَ عَالِماً بِالتَّحْرِيمِ مَعَ الْإِخْتِيَارِ وَ التُّلُوعِ وَ الْعَقْلِ، حُدًّا وَ لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ الْقَلِيلِ وَ الْكَثِيرِ كَمَا لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ أَنْوَاعِ الْمُسْكَرَاتِ مِمَّا أُتَّخَذَ مِنَ التَّمْرِ أَوْ الزَّبِيبِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ

اگر شخصی عاقل و بالغ باشد و با اختیار خودش و با آگاهی از حرام بودن کارش، نوشیدنی مست کننده ای یا آب جو بنوشد؛ چه آن نوشیدنی از خرما گرفته شده باشد و چه از کشمش و چه از چیزهای دیگری شبیه اینها، حد بر او جاری می شود. همچنین، فرقی هم ندارد که مقداری که نوشیده، کم باشد یا زیاد.

نحوه نوشیدن شراب

لَا فَرْقَ فِي ثُبُوتِ الْحَدِّ بَيْنَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ إِدْخَالِهِ فِي الْجُوفِ وَ إِنْ لَمْ يُصَدَّقْ عَلَيْهِ عُنْوَانُ الشَّرْبِ كَالْإِصْطِبَاحِ وَ أَمَّا عُمُومُ الْحُكْمِ لِغَيْرِ ذَلِكَ كَمَا إِذَا مَرَّجَهُ بِمَائِعٍ آخَرَ وَ اسْتَهْلَكَ فِيهِ وَ شَرِبَهُ فَهُوَ الْمَعْرُوفُ بَلِ الْمُتَسَالَمُ عَلَيْهِ بَيْنَ الْأَصْحَابِ أَلَّا أَنَّهُ لَا يَخْلُو عَنِ إِشْكَالٍ وَ إِنْ كَانَ شَرِبُهُ حَرَاماً

اگر فردی به نحوی غیر از نوشیدن، شراب را وارد شکمش کند، مثلاً لقمه غذایی را در شراب بزند و بخورد، باید حد را بر او جاری کرد.

بر اساس نظر مشهور فقهاء، اگر فرد شراب را با مایعی دیگر مخلوط کند، به طوری که شراب، درون آن حل شود و بعد آن را بخورد، حد بر او جاری می شود و فقهاء در این زمینه با هم اجماع کرده اند.

ولی این نظر (جاری کردن حد بر این فرد)، به نظر صحیح نیست (و نباید او را به مجازات حدی شرب خمر محکوم کرد)؛ پس در این مورد می گوییم: درست است که نوشیدن این مایع بر انسان حرام است؛ ولی بر این فرد، حد شرب خمر جاری نمی شود (و تعزیر می شود).

آب انگوری که هنوز شراب نشده

لَا يَلْحَقُ الْعَصِيرُ الْعِنْبِيُّ قَبْلَ ذَهَابِ ثُلُثِيهِ بِالْمُسْكَرِ فِي إِجْبَاهِهِ الْحَدَّ وَ إِنْ كَانَ شَرِبُهُ حَرَاماً بِلَا إِشْكَالٍ

آب انگور، اگر دو سومش بجوشد و بخار شود، حرام است؛ و بر کسی که آن را بخورد، حد جاری می شود.

آب انگور، اگر بجوشد ولی هنوز دو سومش بخار نشده باشد، خوردنش حرام است؛ پس، اگر کسی آن را در این حالت بخورد، مرتکب عملی حرام شده؛ ولی حد بر او جاری نمی‌شود.

اثبات شرب خمر

يَثْبِتُ شُرْبُ الْمُسْكِرِ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ وَ بِالْإِقْرَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً نَعَمْ لَا يَثْبِتُ بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ لَا مَنْضَمَاتٍ وَ لَا مُنْفَرِدَاتٍ

برای ثابت شدن نوشیدن شراب، باید کسی که شراب نوشیده است، یک بار اقرار به عملش کند و یا دو مرد عادل، شهادت دهند.

در صورتی که «چند زن و یک مرد» و یا «چند زن به تنهایی» شهادت دهند، شرب خمر ثابت نمی‌شود.

شهادت بر نوشیدن و استفراغ کردن شراب

لَوْ شَهِدَ رَجُلٌ وَاحِدٌ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ وَ شَهِدَ آخَرُ بِقِيَّتِهَا، لَزِمَ الْحَدَّ نَعَمْ إِذَا احْتَمَلَ فِي حَقِّهِ الْإِكْرَاهُ أَوْ الْإِشْتِبَاهُ، لَمْ يَثْبِتِ الْحَدُّ وَ كَذَلِكَ الْحَالُ إِذَا شَهِدَ كِلَاهُمَا بِالْقِيَّتِ

اگر مردی عادل، شهادت دهد که با چشم خود دیده که فردی شراب نوشیده است؛ و شاهد دیگری شهادت دهد که آن فرد (کسی که شراب را نوشیده)، شراب را قی کرده (استفراغ کرده است)، بر شخصی که شراب خورده است، حد جاری می‌شود. اگر:

- ۱ - یا هر دو شاهد بگویند که فرد (کسی که شراب را نوشیده)، شراب را قی کرده است (استفراغ کرده است)؛
 - ۲ - یا اگر قاضی شرع احتمال دهد که فرد بدون اختیار خودش و به زور شراب نوشیده است،
 - ۳ - و یا اگر قاضی شرع احتمال دهد که فرد به اشتباه (و نه عمدتاً) شراب نوشیده است؛
- در این حالات، حد شرب خمر بر فرد جاری نمی‌شود.

کسی که شراب را حلال می‌داند

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ مُسْتَحِلًّا، فَإِنْ احْتَمَلَ فِي حَقِّهِ الْإِشْتِبَاهُ كَمَا إِذَا كَانَ جَدِيدَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ، أَوْ كَانَ بَلَدُهُ بَعِيداً عَنِ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ يُقْتَلْ وَ إِنْ لَمْ يَحْتَمَلْ فِي حَقِّهِ ذَلِكَ، ارْتَدَّ وَ تَجَرَّى عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْمُرْتَدِّ مِنَ الْقَتْلِ وَ نَحْوِهِ وَ قِيلَ يُسْتَتَابُ أَوْ لَا، فَإِنْ تَابَ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْآ قَتِلَ وَ فِيهِ مَنَعٌ وَ كَذَلِكَ الْحَالُ فِي شُرْبِ سَائِرِ الْمُسْكِرَاتِ

در صورتی که شخصی مسلمان باشد ولی در جایی دور از حکومت اسلامی زندگی کند (مثلاً در کشوری که همه آنها مسیحی هستند زندگی کند) و این فرد، از اینکه خوردن شراب در دین اسلام حرام است، اطلاعی نداشته باشد؛ اگر این فرد، خوردن شراب را حلال بداند و شراب بخورد، قاضی حکم به کشته شدن او (به خاطر حلال دانستن شراب) نمی‌دهد. اگر شخصی تازه مسلمان شده باشد و از اینکه خوردن شراب در دین اسلام حرام است، اطلاعی نداشته باشد؛ در صورتی که این فرد، خوردن شراب را حلال بداند و شراب بخورد، قاضی حکم به کشته شدن او (به خاطر حلال دانستن شراب) نمی‌دهد.

در صورتی که فردی مسلمان باشد و بداند که خوردن مُسکرات حرام است؛ و خودش آنها را حلال بداند، مرتد محسوب می‌شود و قاضی شرع حکم به کشتن او می‌دهد.

البته برخی از فقهاء معتقدند که باید از این فرد (فردی که بداند که خوردن مُسکرات حرام است و خودش آنها را حلال بداند) خواسته شود که توبه کند؛ حال:

۱ - در صورتی که توبه کرد، حکم به کشته شدن او داده نمی‌شود؛ ولی هشتاد ضربه شلاق به خاطر اینکه شراب خورده به او زده می‌شود.

۲ - در صورتی که توبه نکرد، حکم به کشته شدن او داده می‌شود.

البته این نظر، نظری بسیار ضعیف است.

حکمی که در این مسئله بیان شد، مخصوص حلال دانستن شراب انگور نیست و این حکم برای تمام مست‌کننده‌ها جاری می‌باشد. پس، هر کس، هر نوع مست‌کننده‌ای را حلال بداند، حکمی که در این مسئله بیان شد، برایش جاری می‌گردد.

توبه کردن شراب‌خوار

إِذَا تَابَ شَارِبُ الْخَمْرِ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيْتَةِ، فَالْمَشْهُورُ سَقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ، وَلَكِنَّهُ مُشْكِلٌ وَالْأَظْهَرُ، عَدَمُ السَّقُوطِ وَإِنْ تَابَ بَعْدَ قِيَامِهَا وَ لَمْ يَسْقُطْ بِلَا إِشْكَالٍ وَ لَا خِلَافٍ.

بر اساس نظر مشهور فقهاء، اگر شخصی که شراب خورده، قبل از اینکه شاهدان علیه او شهادت دهند، توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و شلاق نمی‌خورد؛ ولی این نظر، ضعیف است و بر اساس نظر قوی‌تر، با توبه‌اش حد از گردن او برداشته نمی‌شود و باید شلاق بخورد.

البته همه فقهاء معتقدند که «اگر شخصی که شراب خورده، بعد از اینکه شاهدان علیه او شهادت دادند توبه کند، باید شلاق بخورد».

شرایط سرقت حدی

يُعْتَبَرُ فِي السَّارِقِ أُمُورٌ:

الاول: البلوغ، فلو سرق الصبي، لا يحد، بل يعفى في المرة الأولى بل الثانية أيضاً و يعزر في الثالثة، أو تقطع أنامله، أو قطع من لحم أطراف أصابعه، أو تحك حتى تدمي إن كان له سبع سنين فإن عاد قطع من المفضل الثاني، فإن عاد مرة خامسة، قُطِعَتْ أصابعه إن كان له تسع سنين و لا فرق في ذلك بين علم الصبي و جهله بالعقوبة

الثاني: العقل فلو سرق المجنون، لم تقطع يده

الثالث: ارتفاع الشبهة، فلو توهم أن المال الفلاني ملكه فأخذه، ثم بان أنه غير مالك له، لم يحد

الرابع؛ أن لا يكون المال مُشترَكاً بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ، فَلَوْ سَرَقَ مِنَ الْمَالِ الْمُشْتَرَكِ بِقَدْرِ حِصَّتِهِ أَوْ أَقَلَّ، لَمْ تُقَطَّعْ يَدُهُ، وَلَكِنَّهُ يُعْزَرُ. نَعَمْ لَوْ سَرَقَ أَكْثَرَ مِنْ مِقْدَارِ حِصَّتِهِ وَكَانَ الزَّائِدُ بِقَدْرِ رُبْعِ دِينَارٍ مِنَ الذَّهَبِ قُطِعَتْ يَدُهُ وَفِي حُكْمِ السَّرْقَةِ مِنَ الْمَالِ الْمُشْتَرَكِ، السَّرْقَةُ مِنَ الْمَغْنَمِ أَوْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ

الخامس؛ أن يكون المال في مكانٍ مُحْرَزٍ و لَمْ يَكُنْ مَأْذُوناً فِي دُخُولِهِ، فَفِي مِثْلِ ذَلِكَ لَوْ سَرَقَ الْمَالُ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ وَهَتَكَ الْحِرْزَ، قُطِعَ؛ وَ أَمَّا لَوْ سَرَقَهُ مِنْ مَكَانٍ غَيْرِ مُحْرَزٍ أَوْ مَأْذُونٍ فِي دُخُولِهِ، أَوْ كَانَ الْمَالُ تَحْتَ يَدِهِ، لَمْ يُقَطَّعْ وَ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الْمُسْتَأْمَنُ إِذَا خَانَ وَ سَرَقَ الْأَمَانَةَ وَ كَذَلِكَ الزَّوْجُ إِذَا سَرَقَ مِنْ مَالِ زَوْجَتِهِ وَ بِالْعَكْسِ فِيمَا لَمْ يَكُنْ الْمَالُ مُحْرَزاً وَ مِثْلُهُ السَّرْقَةُ مِنْ مَنْزِلِ الْأَبِ وَ مَنْزِلِ الْأَخِ وَ الْأُخْتِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا يَجُوزُ الدُّخُولُ فِيهِ؛ وَ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ أَيْضاً السَّرْقَةُ مِنَ الْمَجَامِعِ الْعَامَّةِ كَالْخَانَاتِ وَ الْحَمَامَاتِ وَ الْأَرْحِيَةِ وَ الْمَسَاجِدِ وَ مَا شَاكَلَ ذَلِكَ وَ لَا قَطَعَ فِي الطَّرَارِ وَ الْمُخْتَلِسِ

برای اینکه سارق به حد سرقت محکوم گردد، باید سرقتش شرایطی را داشته باشد که این شرایط عبارتند از:

۱ - سارق باید به سن بلوغ رسیده باشد؛ در نتیجه اگر کسی که به سن بلوغ نرسیده سرقت کند، سرقتش سرقت حدی محسوب نمی‌شود و به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌شود.

اگر کودکی سرقت کند، در صورتی که اولین بارش باشد و یا دومین بارش باشد؛ نباید مجازات شود و بخشیده شود.

اگر کودک، برای سومین دفعه مرتکب جرم سرقت شود:

به نظر برخی فقهاء، با توجه به نظر قاضی شرع، تعزیر می‌شود؛

به نظر برخی فقهاء، نوک انگشتانش قطع می‌شود؛

به نظر برخی دیگر از فقهاء، بخشی از گوشت اطراف انگشتش را باید برید.

به نظر برخی دیگر از فقهاء، نوک انگشتانش را باید خراشید؛ به گونه‌ای که خون از انگشتش بیرون بیاید.

شایان ذکر است که این چند مجازات بر روی کودکی اعمال می‌شود که به هفت سالگی رسیده باشد.

اگر کودک برای بار چهارم مرتکب سرقت گردد، انگشتانش از بند دوم قطع می‌شوند.

اگر کودک برای پنجمین بار مرتکب سرقت گردد، مشروط بر اینکه به سن ۱۰ سالگی رسیده باشد، تمام انگشتان دستش را باید قطع کرد.

کودک «چه حکم سرقت که اکنون بیان کردیم را می‌دانسته و سرقت کرده»، «و چه نمی‌دانسته»؛ در صورت سرقت، به مجازات‌هایی که ذکر کردیم، محکوم می‌گردد.

۲ - سارق باید عاقل باشد، در نتیجه اگر فردی که مجنون است سرقت کند، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌گردد.

۳ - برای اینکه حکم به حدی بودن سرقتی داده شود، سرقت فرد سارق نباید همراه با شبهه باشد؛ مثلاً اگر شخص سارق شک کند که شاید فلان اموال برای او باشد و در نتیجه آن اموال را بردارد (در حالی که آن اموال واقعاً برای او نیست)، در این حالت، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌گردد.

۴ - اگر کسی مالی را با کسی شریک باشد و از همان مالی که با دیگری شریک است، بخشی را سرقت کند، سرقت او سرقت حدی محسوب نمی‌شود، مشروط بر اینکه، آنچه که سرقت کرده به اندازه سهمش و یا کمتر از سهمش باشد؛ و قاضی شرع باید این فرد را به مجازات سرقت تعزیری محکوم کند و نه سرقت حدی.

اگر این فرد، از مالی که با دیگری شریک است، چیزی بیشتر از مقدار سهمش سرقت کند، در صورتی که آن مقداری که سرقت کرده، به حد نصاب قطع دست (یعنی یک چهارم دینار طلا) رسیده باشد، قاضی شرع باید دست او را قطع کند. در صورتی که فردی از بیت‌المال و یا غنائم جنگی سرقت کند، حکمش مانند حکم کسی است که مالی را از شریکش سرقت کند.

۵ - در صورتی قاضی سارق را به مجازات سرقت حدی محکوم می‌کند که:

اولاً: سارق مال را از حرز (جایی که مال در آنجا نگهداری می‌شود) خارج کرده باشد؛ ثانیاً: سارق اذن و یا اجازه استفاده کردن از حرز را نداشته باشد.

پس می‌توان گفت، اگر فردی قفل مکانی را بشکند و وارد آنجا شود، چون آن مکان، حرز و محل نگهداری مال بوده و این فرد مال را از حرز سرقت کرده، به مجازات سرقت حدی محکوم می‌گردد.

در صورتی که سارق، مشمول یکی از این موارد باشد، دستش قطع نمی‌شود:

۱ - اگر کسی مالی را از جایی که حرز به حساب نمی‌آید، سرقت کند.

۲ - اگر کسی از جایی که اذن یا اجازه ورود به آنجا را دارد، مالی را سرقت کند.

۳ - اگر کسی از اموالی که به او سپرده شده است سرقت کند.

۴ - کسی که مالی را امانت گرفته و مرتکب خیانت در امانت شود.

۵ - اگر زن یا شوهر، مالی را که متعلق به دیگری است مشروط به اینکه آن مال در حرز نباشد، بدزدد.

۶ - اگر فردی از خانه پدر، مادر، خواهر، برادر و به طور کلی از خانه هر کسی که اذن ورود به خانه‌اش را دارد، سرقت کند.

۷ - اگر فردی از مکان‌های عمومی مثل کاروان‌سراها، حمام‌های عمومی و مساجد سرقت کند.

۸ - کسی که جیب‌بری می‌کند، دستش قطع نمی‌شود.

۹ - کسی که با فریب دیگران و حيله، دزدی می‌کند، دستش قطع نمی‌شود.

سرقت در سال قحطی

مَنْ سَرَقَ طَعَامًا فِي عَامِ الْمُجَاعَةِ، لَمْ يُقَطَّعْ

اگر سارق در سالی که قحطی غذا رخ داده، غذا سرقت کند، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌شود.

مباحثی در مورد «سرقت» از نظر شیخ شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی:

معتبر نبودن مالکیت صاحب مال نسبت به حرز

لا يُعْتَبَرُ فِي الْمُحْرَزِ أَنْ يَكُونَ مِلْكَاً لِصَاحِبِ الْمَالِ، فَلَوْ اسْتَعَارَ بَيْتاً أَوْ اسْتَأْجَرَهُ فَتَقَبَّهَ الْمُعِيرُ أَوْ الْمُؤْجَرُ فَسَرَقَ مَالاً لِلْمُسْتَعِيرِ أَوْ الْمُسْتَأْجِرِ، قُطِعَ

اگر کسی مالش را در مکانی که حرز محسوب می شود قرار دهد؛ لیکن این فرد (صاحب مال)، مالک اصلی حرز نباشد (یعنی مال درون حرز برای او باشد، ولی خود حرز برای او نباشد)؛ و مثلاً حرز را عاریه یا اجاره کرده باشد؛ در صورتی که فردی وارد حرز شود و مال را سرقت کند، به مجازات سرقت حدی محکوم می گردد.

بنابراین برای قطع کردن دست سارق، شرط نیست که صاحب مال (که مالش سرقت شده)، مالک اصلی حرز باشد؛ پس، اگر کسی که حرز را عاریه یا اجاره داده است (مالک اصلی حرز)، مال کسی که حرز را عاریه یا اجاره کرده را از درون حرز بدزدد، به مجازات سرقت حدی محکوم می شود.

مجازات کسی که درب یا بخشی از حرز را بدزدد

إِذَا سَرَقَ بَابَ الْحِرْزِ أَوْ شَيْئاً مِنْ أَيْتِيهِ الْمُثَبِّتَةِ فِيهِ، قُطِعَ وَ أَمَّا إِذَا كَانَ بَابُ الدَّارِ مَفْتُوحاً وَ نَامَ صَاحِبُهَا وَ دَخَلَ سَارِقٌ وَ سَرَقَ الْمَالَ فَهَلْ يُقَطَّعُ؟ فِيهِ إِشْكَالٌ وَ خِلَافٌ؛ وَ الظَّاهِرُ هُوَ الْقَطْعُ

کسی که درب حرز را می دزدد؛ و یا کسی که بخشی از اجزای حرز را می دزدد (مثلاً پنجره حرز را می دزدد)، به مجازات سرقت حدی محکوم می گردد.

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که اگر درب خانه ای باز باشد و صاحب خانه هم خواب باشد و در این حال، فردی وارد آن خانه شود و مالی را از آنجا سرقت کند، آیا باید او را به مجازات سرقت حدی محکوم کنیم یا خیر؟

در این زمینه بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد؛ و نظر قوی تر این است که باید او را به مجازات سرقت حدی محکوم کنیم.

کارگری که از اموال صاحب کارش سرقت کند

إِذَا سَرَقَ الْأَجِيرُ مِنْ مَالِ الْمُسْتَأْجِرِ، فَإِنْ كَانَ الْمَالُ فِي حِرْزِهِ، قُطِعَ وَ أَلَّا لَمْ يُقَطَّعْ وَ يُلْحَقُ بِهِ الضَّيْفُ فَلَا قَطْعَ فِي سِرْقَتِهِ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ

اگر اجیر مالی از اموال متعلق به مستأجر را سرقت کند، دو حالت دارد:

- ۱- اگر مالی که سرقت کرده است، در حرز بوده باشد، به مجازات سرقت حدی محکوم می گردد.
- ۲- اگر مالی که سرقت کرده است، در حرز نبوده، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی گردد.

- اگر فردی که مهمان دیگری است، از منزل صاحب‌خانه مالی را سرقت کند، دو حالت دارد:
- ۱ - اگر صاحب‌خانه، آن مال را در حرز قرار داده باشد و مهمان آن مال را از حرز خارج کند و بدزدد، به مجازات سرقت حدی محکوم می‌شود.
 - ۲ - اگر صاحب‌خانه، آن مال را در حرز قرار نداده باشد و مهمان آن مال را از جایی که حرز محسوب نمی‌شود بدزدد، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌شود.

هتک حرز توسط فردی و بردن مال توسط دیگری

إِذَا كَانَ الْمَالُ فِي مُحْرَزٍ، فَهَتَكَ أَحَدُ شَخْصَيْنِ وَ اخذَ تَانِيهِمَا الْمَالَ الْمُحْرَزَ فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِمَا

اگر مالی در حرز قرار داشته باشد و دو نفر در اینجا وجود داشته باشند؛ به این شکل که یکی از آنها درب حرز را باز کند و دیگری مال را از حرز خارج کند؛ قاضی شرع نباید حد سرقت را بر هیچ‌یک از آنها جاری کند؛ زیرا شرط اجرای مجازات سرقت حدی این است که بازکننده حرز و خارج کننده مال از درون حرز، یک نفر باشند.

مشارکت در سرقت

لَا فَرْقَ فِي ثُبُوتِ الْحَدِّ عَلَى السَّارِقِ الْمُخْرِجِ لِلْمَتَاعِ مِنْ حِرْزٍ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَقِلًّا أَوْ مُشَارِكًا لِغَيْرِهِ، فَلَوْ أَخْرَجَ شَخْصَانِ مَتَاعًا وَاحِدًا، ثَبَّتَ الْحَدُّ عَلَيْهِمَا جَمِيعًا وَ لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ أَيْضًا بَيْنَ أَنْ يَكُونَ الْإِخْرَاجُ بِالْمُبَاشَرَةِ وَ أَنْ يَكُونَ بِالتَّسْبِيبِ فِيمَا إِذَا اسْتَنَّدَ الْإِخْرَاجُ إِلَيْهِ

چه یک نفر به تنهایی هتک حرز کند و مالی را از حرز سرقت کند؛ و چه چند نفر با هم هتک حرز کنند و مالی را از حرز سرقت کنند؛ در هر حال، قاضی شرع حکم به سرقت حدی (و قطع کردن دست سارق) می‌دهد. در نتیجه اگر دو یا چند نفر با هم حرز را بشکنند و مال را از حرز سرقت کنند، برای تک تک آنها، حکم به قطع دستشان داده می‌شود. همچنین اگر فردی مالی را مستقیماً و بدون واسطه از حرز خارج کند؛ و یا اگر مالی را با واسطه‌ای (مثلاً به وسیله حیوانی) از حرز خارج کند، حد سرقت بر او جاری می‌گردد.

مقدار مال مسروقه برای اجرای حد سرقت

الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ أَنَّهُ يُعْتَبَرُ فِي الْقَطْعِ أَنْ تَكُونَ قِيَمَةُ الْمَسْرُوقِ رِبْعَ دِينَارٍ (وَ الدِّينَارُ عِبَارَةٌ عَنْ ثَمَانِي عَشَرَ حِمَّةً مِنَ الذَّهَبِ الْمَسْكُوكِ) وَ قِيلَ يُقَطَّعُ فِي خَمْسِ دِينَارٍ وَ هُوَ الْأَظْهَرُ

به نظر مشهور فقهاء، اگر کسی مالی را سرقت کند، در صورتی سرقت او حدی محسوب می‌شود که اگر ارزش مال مسروقه به یک چهارم دینار برسد (هر دینار، هجده نخود طلای مسکوک است)، دست سارق قطع می‌شود؛ لیکن برخی دیگر از فقهاء معتقدند که اگر ارزش مال مسروقه به یک پنجم دینار برسد، دست سارق قطع می‌شود.

آیت الله خوئی هم معتقدند که اگر ارزش مال مسروقه به یک پنجم دینار برسد، دست سارق قطع می‌شود.

مجازات سارق کفن

مَنْ نَبَشَ قَبْرًا وَ سَرَقَ الْكَفْنَ، قُطِعَ هَذَا إِذَا بَلَغَتْ قِيمَةُ الْكَفَنِ نَصَابًا وَ قِيلَ يُشْتَرَطُ ذَلِكَ فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى دُونَ الثَّانِيَةِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ قِيلَ لَا يُشْتَرَطُ مُطْلَقًا وَ وَجْهُهُمَا غَيْرُ ظَاهِرٍ

فقهاء درباره سارقی که نبش قبر می‌کند و کفنی را سرقت می‌کند، نظراتی داده‌اند.

دسته اول: به نظر آیت الله خوئی، اگر سارق نبش قبر کند و کفن میت را بدزدد، مشروط بر اینکه ارزش کفن به حد نصاب قطع دست برسد، دست سارق قطع می‌شود.

دسته دوم: برخی از فقهاء معتقدند: اگر فردی نبش قبر کند و کفن میت را بدزدد، در صورتی که اولین بارش باشد که کفنی را سرقت می‌کند، رسیدن قیمت کفن به حد نصاب برای قطع دست سارق، شرط است؛ یعنی اگر سارق اولین بارش باشد که کفنی را سرقت می‌کند، برای اینکه دستش قطع شود، قیمت کفن باید به حد نصاب برسد؛ و اگر به حد نصاب نرسد، دستش قطع نمی‌شود.

پس، به نظر این دسته از فقهاء، در دفعات بعد (در صورتی سارق، برای دومین بار یا سومین بار و ... کفنی را سرقت کند)، برای قطع کردن دست او، رسیدن قیمت کفن به حد نصاب شرط نیست؛ و قیمت کفن هر چقدر که باشد (یعنی چه به حد نصاب برسد و چه نرسد)، دست سارق قطع می‌شود.

دسته سوم: برخی فقهاء معتقدند که وقتی سارق، کفنی را سرقت کند، در هر حال باید دست او را قطع کرد، حال، چه قیمت آن کفن به حد نصاب قطع دست برسد و چه نرسد.

- به نظر آیت الله خوئی، علت نظری که این دسته از فقهاء داده‌اند (دسته دوم و دسته سوم)، معلوم نیست.

روش‌های اثبات سرقت حدی

لَا يَتَّبِعُ حَدُّ السَّرْقَةِ إِلَّا بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ وَ لَا يَتَّبِعُ بِشَهَادَةِ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ وَ لَا بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرِدَاتٍ

برای اثبات سرقت حدی، دو مرد عادل باید شهادت دهند که سرقت کردن سارق را با چشم خود دیده‌اند.

در صورتی که، یک مرد به همراه دو زن و یا در صورت شهادت چند زن بدون هیچ مردی (شهادت زنان به تنهایی)، سرقت حدی ثابت نمی‌شود.

بخش چهارم: کتاب قصاص

چگونگی ثابت شدن قصاص

يَثْبُتُ الْقِصَاصُ بِقَتْلِ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ الْمُكَافِئَةِ عَمْدًا وَعُدْوَانًا وَيَتَحَقَّقُ الْعَمْدُ بِقَصْدِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ الْقَتْلِ وَ لَوْ بِمَا لَا يَكُونُ قَاتِلًا غَالِبًا فِيمَا إِذَا تَرْتَّبَ الْقَتْلُ عَلَيْهِ بَلِ الْإِظْهَرُ، تَحَقَّقَ الْعَمْدُ بِقَصْدٍ مَا يَكُونُ قَاتِلًا عَادَةً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَاصِدًا الْقَتْلَ ابْتِدَاءً وَأَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ قَاصِدًا لِلْقَتْلِ وَ لَمْ يَكُنْ الْفِعْلُ قَاتِلًا عَادَةً كَمَا إِذَا ضَرَبَهُ بَعْدَ خَفِيفٍ أَوْ رَمَاهُ بِحِصَاةٍ فَاتَّفَقَ مُوتُهُ، لَمْ يَتَحَقَّقْ بِهِ مُوجِبُ الْقِصَاصِ

اگر شخصی، شخصی دیگر را بکشد، زمانی قاتل قصاص می شود که مقتول:

- ۱ - شرع و قانون از حق او حمایت کرده باشند (خونش محترم باشد/ مثلاً مرتد یا قاتل نباشد).
- ۲ - در شرایطی به قتل رسیده باشد که با قاتلش از نظر دین برابر بوده (مثلاً هر دو مسلمان باشند).
- ۳ - به عمد کشته شده باشد.

زمانی که فرد عاقل و بالغی با قصد و عمد، کسی را به قتل برساند، در واقع مرتکب قتل عمد شده است؛ حتی اگر وسیله ای که این فرد توسط آن کسی را کشته است، از لحاظ عرف جامعه وسیله کشنده ای نباشد.

پرسش: اگر قاتل عملی را انجام دهد که از لحاظ عرف جامعه موجب مرگ کسی می شود؛ حال آنکه او قصد و عمدی برای کشتن نداشته باشد، قتل عمد رخ داده است؟

پاسخ: بر اساس نظر مشهور فقها چون عملش عرفاً کشنده است، عمل او قتل عمد محسوب می شود.

پرسش: اگر کسی قصد و نیتی برای قتل نداشته باشد و عمل او نیز از لحاظ عرف جامعه موجب مرگ نمی شود، در صورت وقوع قتل آیا قتل عمد صورت گرفته است؟

پاسخ: خیر، زیرا هیچ یک از شرایط تحقق قتل عمد را ندارد؛ بنابراین قاتل قصاص نخواهد شد. به عنوان مثال: مثلاً کسی را با تکه چوبی نازک بزنند و آن شخص بر اثر آن بمیرد و یا سنگریزه ای را به سمت کسی پرتاب کنند و باعث مرگ او شود. در هر دو مثال عمل قاتل از لحاظ عرف موجب مرگ نمی شده است.

تحقق قتل عمد

كَمَا يَتَحَقَّقُ الْقَتْلُ الْعَمْدِيُّ فِيمَا إِذَا كَانَ فِعْلُ الْمُكَلَّفِ عِلَّةً تَامَّةً لِلتَّقَلُّبِ أَوْ جُزْءًا آخِرًا لِلْعِلَّةِ بِحَيْثُ لَا يَنْفَكُ الْمَوْتُ عَنْ فِعْلِ الْفَاعِلِ زَمَانًا، كَذَلِكَ يَتَحَقَّقُ فِيمَا إِذَا تَرْتَّبَ الْقَتْلُ عَلَيْهِ مِنْ دُونَ أَنْ يَتَوَسَّطَهُ فِعْلٌ اخْتِيَارِيٌّ مِنْ شَخْصٍ آخَرَ، كَمَا إِذَا رَمَى سَهْمًا نَحْوَ مَنْ أَرَادَ قَتْلَهُ فَأَصَابَهُ فَمَاتَ بِذَلِكَ بَعْدَ مُدَّةٍ مِنَ الزَّمَنِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ مَا إِذَا خَنَقَهُ بِحَبْلِ وَ لَمْ يَرِخْهُ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ أَوْ حَبَسَهُ فِي مَكَانٍ وَ مَنَعَ عَنْهُ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ حَتَّى مَاتَ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ، فَهَذِهِ الْمَوَارِدُ وَ أَشْبَاهُهَا دَاخِلَةٌ فِي الْقَتْلِ الْعَمْدِيِّ

برای اینکه بگوییم قتل عمد صورت گرفته است و بخواهیم آن را اثبات کنیم باید:

- الف: عمل قاتل که منجر به مرگ مقتول شده است، باید علت اصلی مرگ مقتول باشد.
- ب: عمل قاتل آخرین جزء از علل مرگ مقتول باشد؛ یعنی مقتول بعد از قاتل به علت دیگری فوت نکرده باشد.
- پ: شخصی دیگر، در فاصله میان عمل قاتل و فوت مقتول نقشی نداشته باشد؛ یعنی مثلاً ضربه دیگری به شخص وارد کند و مشخص نشود که مقتول از ضربه او فوت کرده است یا از ضربه شخص قبل از او.
- مثال هایی برای اثبات تحقق قتل عمد:

مثال اول: شخصی تیری را به سوی شخص دیگری به قصد قتل پرتاب کند و به او برخورد کند و باعث شود که آن شخص بعد از مدتی فوت کند.

مثال دوم: شخصی گلولی شخص دیگری را با طناب ببندد و هرگز باز نکند تا به مرور زمان بمیرد.

مثال سوم: شخصی، شخص دیگری را در زندانی محبوس کند و به او خوراک ندهد تا بر اثر ضعف بمیرد.

انداختن فردی در آتش یا دریا

لَوْ أَلْقَى شَخْصًا فِي النَّارِ أَوْ الْبَحْرِ مُتَعَمِّدًا فَمَاتَ، فَإِنْ كَانَ مُتَمَكِّنًا مِنَ الْخُرُوجِ وَ لَمْ يَخْرُجْ بِاخْتِيَارِهِ فَلَا قُودَ وَ لَا دِيَّةَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُتَمَكِّنًا مِنَ الْخُرُوجِ وَ إِنْجَاءِ نَفْسِهِ مِنَ الْهَلَاكِ، فَعَلَى الْمُلْقِي، الْقِصَاصُ

فرض کنید فردی، شخص دیگری را به عمد به سمت آتش هل بدهد و آن شخص هم در آتش بیفتد و یا اینکه، یک نفر را به سمت دریا پرت کند و آن شخص بمیرد.

در این صورت:

اول: اگر شخصی که درون آتش یا دریا افتاده است، بتواند خودش را بیرون بیاورد و نجات دهد؛ اما خودش را نجات بدهد و به اختیار خود در آتش یا دریا هلاک شود؛ در این صورت قاضی حکم خواهد داد که قصاص یا دیه‌ای بر عهده پرت کننده نیست.

دوم: اگر شخصی که درون آتش یا دریا افتاده است، نتواند خودش را بیرون بیاورد و نجات دهد؛ در این صورت قاضی حکم می‌کند که شخصی که او را درون آتش یا دریا پرت کرده است، قصاص می‌شود.

خودداری از درمان توسط خود مقتول

لَوْ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ قَاصِدًا بِهِ قَتْلَهُ أَوْ جَرَحَهُ كَذَلِكَ فَمَاتَ، فَعَلَيْهِ الْقِصَاصُ وَ إِنْ كَانَ مُتَمَكِّنًا مِنَ إِنْجَاءِ نَفْسِهِ بِالْمُدَاوَاةِ وَ تَرَكَهَا بِاخْتِيَارِهِ

اگر فردی به قصد کشتن دیگری، او را در آتش بیاندازد و یا او را مجروح کند؛ در صورتی که فردی که آتش گرفته یا مجروح شده فوت کند، آتش زنده یا ضارب، قصاص می‌شود؛ حتی اگر کسی که آتش گرفته یا مجروح شده، می‌توانسته خود را با دارو درمان کند ولی این کار را نکرده باشد.

فوت در اثر سرایت جراحت

إِذَا جَنَى عَمْدًا وَ لَمْ تَكُنْ الْجَنَايَةَ مِمَّا تَقْتُلُ غَالِبًا وَ لَمْ يَكُنْ الْجَانِيُّ قَدْ قَصَدَ بِهَا الْقَتْلَ وَ لَكِنْ اتَّفَقَ مَوْتُ الْمَجْنَى عَلَيْهِ بِالسَّرَايَةِ فَالْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ ثُبُوتُ الْقُودِ وَلَكِنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ إِشْكَالٍ، بَلْ لَا يَبْعُدُ عَدْمُهُ، فَيَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْقَتْلِ الشَّبِيهِ بِالْعَمْدِ

فرض کنید که یک نفر به شخص دیگری به عمد آسیبی وارد کند؛ اما قصد به قتل رساندن او را نداشته باشد. با این یادآوری که عملی که او مرتکب شده است عرفاً کشنده نیست حال در صورت فوت آن فرد:

الف: مشهور فقیهان معتقدند که شخصی که آسیب رسانده است، باید قصاص بشود و عملش قتل عمد محسوب می شود.
ب: بر اساس نظر برخی از فقها باید حکم به قتل شبهه عمد داد و در قتل شبهه عمد، قصاص انجام نمی گیرد و پرداخت دیه کافی است. (نظر آیت الله خویی).

جنایت بر نفس بر سه قسم عمدی، شبه عمدی و خطای محض است.

منظور از قتل عمد، قتلی است که مرتکب هم کاری که انجام می دهد را می خواهد (قصد فعل) و هم نتیجه (قصد نتیجه) آن را که کشتن مقتول است

مجازات قتل عمدی در صورت تقاضای ولی دم و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص و در غیر این صورت مطابق مواد دیگر قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می گردد.

أفتادن از بلندی بر روی دیگری

لَوْ أَلْقَى نَفْسَهُ مِنْ شَاهِقٍ عَلَى إِنْسَانٍ عَمْدًا قَاصِدًا بِهِ قَتْلَهُ أَوْ كَانَ مِمَّا يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْقَتْلُ عَادَةً فَقَتَلَهُ فَعَلِيهِ الْقَوْدُ وَأَمَّا إِذَا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ الْقَتْلَ وَ لَمْ يَكُنْ مِمَّا يَقْتُلُ عَادَةً فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ وَأَمَّا إِذَا مَاتَ الْمَلْقَى فَدَمُهُ هَدْرٌ عَلَى كِلَا التَّقْدِيرَيْنِ

اگر شخصی روی مکان بلندی ایستاده باشد و خودش را از آن بالا روی شخص دیگری بیندازد و موجب مرگ او می شود:
الف: خواه به عمد خود را روی آن شخص انداخته باشد تا او را بکشد.

ب: خواه عمدی در کار نباشد اما عمل او از لحاظ عرف جامعه طوری باشد که موجب مرگ و قتل شود.
در هر دو صورت فوق قاتل قصاص خواهد شد؛ اما اگر:

الف: قصد و عمدی برای کشتن آن شخص نداشته باشد و به دلایل دیگری خودش را پرت کرده باشد.

ب: این عمل او از لحاظ عرف جامعه عملی کشنده نباشد.

در هر دو صورت فوق قاتل قصاص نخواهد شد.

پرسش: اگر در هر دو صورت؛ یعنی چه عمدی در کار باشد و چه نباشد و چه کسی را بکشد و چه نکشد و ... شخصی که

خودش را از بلندی پرت کرده است، بمیرد، چه حکمی خواهد شد؟

پاسخ: در این صورت خون کسی که خود را از بلندی پرت کرده است و مرده است، به هدر رفته است و کسی ضامن آن نخواهد بود.

جادوگری

لَيْسَ لِلْسَّحْرِ حَقِيقَةٌ مُوَضَّوعِيَّةٌ، بَلْ هُوَ إِرَاءَةٌ غَيْرِ الْوَاقِعِ بِصُورَةِ الْوَاقِعِ، وَلَكِنَّهُ مَعَ ذَلِكَ لَوْ سَحَرَ شَخْصًا بِمَا يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْمَوْتُ غَالِبًا أَوْ كَانَ بِقَصْدِ الْقَتْلِ، كَمَا لَوْ سَحَرَ فِتْرَائِي لَهْ أَنْ الْأَسَدَ يَحْمِلُ عَلَيْهِ فَمَاتَ خَوْفًا، كَانَ عَلَى السَّاحِرِ الْقِصَاصُ

سحر و جادوگری عملی حرام محسوب می شود و از آنجا که جادوگر سعی می کند تا چیزی را نشان دهد که واقعیت خارجی ندارد و با این کارش مردم را فریب می دهد، گناهکار است.

پرسش: تصور کنید که یک جادوگر، فردی را طوری جادو کند که منجر به قتل آن فرد شود و یکی از دو شرط زیر یا هر دو شرط را داشته باشد، قصاص او چگونه خواهد بود؟

الف: از لحاظ عرف جامعه، عمل او موجب مرگ شود.

ب: قصد آن جادوگر از جادو کردن آن فرد، به قتل رساندن او.

پاسخ: اگر هر دو شرط فوق یا یکی از آنها وجود داشته باشد، جادوگر قصاص خواهد شد.

مثال: جادوگری، به قصد کشتن فردی تصویر حیوان درنده‌ای همچون شیر را چنان زنده و واقعی برای کسی نمایان سازد که آن شخص تصور کند که آن شیر واقعی است و از ترس آن شیر بمیرد؛ در این صورت جادوگر قصاص می‌شود؛ چراکه عمل او از لحاظ عرف موجب مرگ می‌شود.

دادن غذای مسموم به دیگری

لَوْ أَطْعَمَهُ عَمْدًا طَعَامًا مَسْمُومًا يَقْتُلُ عَادَةً، فَإِنَّ عِلْمَ الْآكِلِ بِالْحَالِ وَكَانَ مُمَيِّزًا وَمَعَ ذَلِكَ أَقْدَمَ عَلَى أَكْلِهِ فَمَاتَ فَهُوَ الْمُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ، فَلَا قُودَ وَلَا دِيَةَ عَلَى الْمُطْعِمِ وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ الْآكِلُ بِهِ أَوْ كَانَ غَيْرَ مُمَيِّزٍ فَأَكَلَ فَمَاتَ فَعَلَى الْمُطْعِمِ الْقِصَاصُ بِلَا فَرْقٍ بَيْنَ قَصْدِهِ الْقَتْلَ بِهِ وَعَدَمِهِ بَلِ الْإِظْهَرُ أَنَّ الْأَمْرَ كَذَلِكَ فِيمَا لَوْ جَعَلَ السَّمَّ فِي طَعَامِ صَاحِبِ الْمَنْزِلِ وَكَانَ السَّمُّ مِمَّا يَقْتُلُ عَادَةً فَأَكَلَ صَاحِبُ الْمَنْزِلِ جَاهِلًا بِالْحَالِ فَمَاتَ

فرض کنید شخصی غذایی مسموم را به فرد دیگری تعارف کند و آن فرد هم با خوردن آن غذا بمیرد؛ با این توضیح که خوردن آن سم، به طور معمول موجب مرگ می‌شود. اکنون می‌گوییم:

الف: اگر شخصی که غذا را خورده، از سمی بودن آن آگاه بوده و اختیار آن را داشته که آن را نخورد و یا می‌توانست سمی بودن آن را قبل از خوردن تشخیص بدهد ولی آن غذا را خورده، مقصر خود اوست و کسی که غذا را به او داده است، مقصر نیست و قصاص نخواهد شد و دیه‌ای هم نخواهد پرداخت.

ب: اگر شخصی که غذا را خورده، از سمی بودن آن آگاه نبوده و نمی‌توانست قبل از خوردن، سمی بودن آن را تشخیص دهد و آن غذا را بخورد، در این صورت؛ کسی که غذای سمی را داده است، خواه از قصد کشتن کسی که غذا را خورده داشته باشد خواهد قصد کشتن او را نداشته باشد؛ چراکه این غذا از لحاظ عرف جامعه موجب مرگ می‌شود.

پ: اگر شخصی که غذا را گرفته صغیر باشد یا به هر دلیلی خوب و بد را از هم تشخیص ندهد و آن غذای سمی را بخورد و در اثر آن بمیرد، کسی که غذا را به او داده خواه قصد کشتن کسی که غذا را خورده داشته باشد خواه قصد کشتن او را نداشته باشد، قصاص می‌شود.

در نظر بگیرید شخصی غذایی که قرار است صاحب یک خانه از آن بخورد را با سم بسیار کشنده، مسموم کند و سپس صاحب خانه از آن بخورد و بمیرد. حکم قصاص چگونه خواهد بود؟

پاسخ: باید دو حالت را در نظر گرفت:

الف: اگر صاحب خانه از وجود سم آگاه باشد یا بتواند مسموم بودن غذا را تشخیص دهد و سپس بخورد، کسی که غذا را مسموم کرده است، قصاص نمی‌شود و دیه‌ای نمی‌دهد.

ب: اگر صاحب خانه از وجود سم آگاه نباشد یا نتواند مسموم بودن غذا را تشخیص دهد و سپس بخورد، کسی که غذا را مسموم کرده است، خواه قصد کشتن کسی که غذا را خورده، داشته باشد خواه قصد کشتن او را نداشته باشد قصاص می‌شود.

قتل بر اثر دو زخم متفاوت

لَوْ جَرَحَهُ بِقَصْدِ الْقَتْلِ ثُمَّ عَضَهُ الْأَسَدُ مَثَلًا وَسَرَّتَا فَمَاتَ بِالسَّرِيَّةِ، كَانَ لَوْلَى الْمَقْتُولِ قَتْلُ الْجَارِحِ بَعْدَ رَدِّ نِصْفِ الدِّيَةِ إِلَيْهِ، كَمَا أَنَّ لَهُ الْعَفْوَ عَنِ الْقِصَاصِ وَ مُطَابِقَتَهُ بِنِصْفِ الدِّيَةِ

اگر یک نفر شخص دیگری را مجروح کند و شخص مجروح به راه بیفتد و با شیر درنده‌ای مواجه شود و آن شیر هم جراحتی بر او وارد کند و در نهایت فوت کند و علت فوت او هر دو زخم باشد، قصاص فردی که او را مجروح کرده است چگونه خواهد بود؟ ولی دم مقتول دو راه پیش رو دارد:

الف: می‌تواند نصف دیه را به مجرم بدهد و او را قصاص کند.

ب: می‌تواند نصف دیه را از قاتل بگیرد و او ببخشد.

انداختن فردی در چاه

لَوْ حَفَرَ بئْرًا فَسَقَطَ فِيهَا آخَرٌ بَدَفَعِ ثَالِثٌ فَالْقَاتِلُ هُوَ الدَّافِعُ دُونَ الْحَافِرِ

اگر احمد چاهی را در جایی بکند و سعید، محسن را در آن چاه بیندازد، آنگاه چه کسی قاتل خواهد بود؟
پاسخ: سعید قاتل محسوب می‌شود و قصاص خواهد شد و هیچ تعهدی بر گردن احمد نخواهد بود.

قتل دسته جمعی

لَوْ أَمْسَكَهُ وَ قَتَلَهُ آخَرَ، قُتِلَ الْقَاتِلُ وَ حُبِسَ الْمُمْسِكُ مُؤَبَّدًا حَتَّى يَمُوتَ بَعْدَ ضَرْبِ جَنْبِيهِ وَ يُجْلَدُ كُلَّ سَنَةٍ خَمْسِينَ جَلْدَةً وَ لَوْ اجْتَمَعَتِ جَمَاعَةٌ عَلَى قَتْلِ شَخْصٍ فَأَمْسَكَهُ أَحَدُهُمْ وَ قَتَلَهُ آخَرٌ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ ثَالِثٌ، فَعَلَى الْقَاتِلِ الْقَوْدُ وَ عَلَى الْمُمْسِكِ الْحَبْسُ مُؤَبَّدًا حَتَّى الْمَوْتِ وَ عَلَى النَّاضِرِ أَنْ تُتَقَأَ عَيْنَاهُ

فرض کنید رامین قصد کشتن بهروز را دارد. او برای اینکه او را بکشد از مسعود کمک می‌گیرد و از او می‌خواهد که بهروز را در مکانی نگه دارد تا خودش بیاید و او را بکشد. اگر قتلی صورت بگیرد، قاضی چه تصمیمی در مورد مسعود و رامین خواهد گرفت؟

پاسخ: رامین که بهروز را به قتل رسانده است، قصاص خواهد شد و مسعود هم که او را در جایی نگه داشته بود و از به قتل رسیدن او آگاه بود، باید تا پایان عمر در زندان بماند و هر سال پنجاه ضربه تازیانه به او می‌زنند تا زمانی که بمیرد. حال تصور کنید که قرار است قتلی همچون قتل فوق صورت بگیرد و این بار سه نفر در کشتن آن دخیل باشند؛ مثلاً مسعود، بهروز را در جایی نگه دارد و میلاد به عنوان دیده‌بان باشد رامین هم او را به قتل برساند، در این حال قاضی چه حکمی را برای آن سه نفر صادر خواهد کرد؟

پاسخ: همانطور که اشاره شد، مسعود تا پایان عمر در زندان می‌ماند و هر سال پنجاه ضربه تازیانه به او می‌زنند تا زمانی که بمیرد، میلاد که به عنوان دیده‌بان بوده است چشمانش را کور می‌کنند و رامین که قاتل اصلی است، قصاص می‌شود.

کشتن فردی به دستور فردی دیگر

لَوْ أَمَرَ غَيْرُهُ بِقَتْلِ أَحَدٍ، فَقَتَلَهُ، فَعَلَى الْقَاتِلِ الْقَوْدُ وَ عَلَى الْأَمْرِ الْحَبْسُ مُؤَبَّداً إِلَى أَنْ يَمُوتَ وَ لَوْ أَكْرَهُهُ عَلَى الْقَتْلِ فَإِنْ كَانَ مَا تَوَعَّدَ بِهِ دُونَ الْقَتْلِ فَلَا رَيْبَ فِي عَدَمِ جَوَازِ الْقَتْلِ وَ لَوْ قَتَلَهُ وَ الْحَالُ هَذِهِ كَانَ عَلَيْهِ الْقَوْدُ وَ عَلَى الْمُكْرِهِ، الْحَبْسُ الْمُؤَبَّدُ وَ إِنْ كَانَ مَا تَوَعَّدَ بِهِ هُوَ الْقَتْلُ، فَالْمَشْهُورُ أَنَّ حُكْمَهُ حُكْمُ الصُّورَةِ الْأُولَى، وَلَكِنَّهُ مُشْكِلٌ وَ لَا يَبْعَدُ جَوَازُ الْقَتْلِ عِنْدِيذٍ وَ عَلَى ذَلِكَ فَلَا قَوْدَ وَلَكِنْ عَلَيْهِ الدِّيَّةُ وَ حُكْمُ الْمُكْرِهِ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ، حُكْمُهُ فِي الصُّورَةِ الْأُولَى هَذَا إِذَا كَانَ الْمُكْرَهُ بِالِغَا عَاقِلاً؛ وَ أَمَا إِذَا كَانَ مَجْنُوناً أَوْ صَبِيّاً غَيْرَ مُمَيِّزٍ، فَالْقَوْدُ عَلَى الْمُكْرِهِ وَ أَمَا إِذَا كَانَ صَبِيّاً مُمَيِّزاً فَلَا قَوْدَ لَا عَلَى الْمُكْرِهِ وَ لَا عَلَى الصَّبِيِّ

مثال اول: اگر رامین، به مسعود دستور دهد که بهروز را به قتل برساند و در نهایت بهروز به قتل برسد؛ چه کسی قصاص خواهد شد؟

پاسخ: مسعود قصاص می‌شود؛ چراکه قاتل است و رامین که دستور قتل داده است تا پایان عمر در زندان می‌ماند.
مثال دوم: اگر رامین، مسعود را مجبور کند که بهروز را به قتل برساند؛ و به او بگوید که اگر بهروز را نکشی تو را خواهم کشت ولی منظورش واقعاً کشتن نباشد، بلکه منظورش ضرب و جرح شدید باشد و مسعود هم بداند که منظور رامین ضرب و جرح شدید است و نه کشتن. حال اگر با این وضعیت مسعود، بهروز را به قتل برساند چه کسی قصاص خواهد شد؟
پاسخ: مسعود قصاص خواهد شد؛ چراکه که به چیزی کمتر از مرگ تهدید شده بود و رامین که او را مجبور کرده بود تا پایان عمر در زندان می‌ماند.

مثال سوم: اگر رامین، مسعود را مجبور کند که «اگر فلانی را نکشی، تو را می‌کشم»، در این صورت حکم قصاص چگونه خواهد بود؟

پاسخ: در این صورت نیز طبق حکم فقیهان، مسعود که قاتل است، قصاص می‌شود و رامین که مجبورکننده است تا پایان عمر در زندان می‌ماند.

برخی بر این حکم، اشکال وارد کرده‌اند و می‌گویند که اگر رامین، مسعود را به مرگ تهدید کند و از او بخواهد که بهروز را بکشد، جایز است که بهروز کشته شود؛ بنابراین قاتل قصاص نمی‌شود و دیه می‌پردازد و مجبورکننده هم تا پایان عمر در زندان می‌ماند و این حکم بعید نیست؛ البته به شرطی که (شخص مجبور شده) بالغ و عاقل باشند.
پرسش: اگر مسعود، دیوانه یا کودک غیر ممیز باشد و رامین او را مجبور کند که بهروز را بکشد، چه کسی قصاص خواهد شد؟

پاسخ: در این صورت مجبورکننده قصاص خواهد شد.

پرسش: اگر مسعود، کودک ممیز باشد و رامین او را مجبور کند که بهروز را بکشد، چه کسی قصاص خواهد شد؟

پاسخ: در این صورت هیچکدام از قاتل (مسعود) و مجبورکننده (رامین) قصاص نمی‌شوند؛ بلکه باید عاقله کودک ممیز دیه مقتول را بپردازند و کسی دستور قتل را داده بود هم تا پایان عمر در زندان می‌ماند.

دستور به خودکشی

لَوْ أَمَرَ شَخْصٌ غَيْرَهُ بِأَنْ يَقْتُلَ نَفْسَهُ، فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَإِنْ كَانَ الْمَأْمُورُ صَبِيّاً غَيْرَ مُمَيِّزٍ، فَعَلَى الْأَمْرِ، الْقَوْدُ وَ إِنْ كَانَ مُمَيِّزاً أَوْ كَبِيْرًا بِالِغَا فَلَا قَوْدَ عَلَى الْأَمْرِ هَذَا إِذَا كَانَ الْقَاتِلُ مُخْتَاراً أَوْ مُكْرَهُاً مُتَوَعِّداً بِمَا دُونَ الْقَتْلِ أَوْ بِالْقَتْلِ وَ أَمَا إِذَا كَانَ مُتَوَعِّداً بِمَا يَزِيدُ

عَلَى الْقَتْلِ مِنْ خُصُوصِيَّاتِهِ، كَمَا إِذَا قَالَ: أَقْتُلْ نَفْسَكَ وَ أَلَّا لَقَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا، فَالظَّاهِرُ، جَوَازُ قَتْلِ نَفْسِهِ عِنْدِي وَ هَلْ يَثْبِتُ الْقَوْدُ عَلَى الْمُكْرِهِ؟ وَجَهَانِ: الْإِقْرَبُ، عَدَمُهُ

با توجه به مسأله فوق که شخصی قصد خودکشی داشت و از طرف مقابل می‌خواست که او را بکشد؛ این بار در نظر بگیرید که شخص دیگری قصد به قتل رساندن طرف مقابل را دارد و به هر دلیلی نمی‌خواهد که خودش این کار را بکند؛ در این صورت از طرف مقابل می‌خواهد که خودش را بکشد و در واقع خودکشی بکند؛ بنابراین:

الف: اگر آن کسی که بنابر خواست طرف مقابل خودش را کشته است، کودک غیرمميز باشد، دستور دهنده قصاص خواهد شد.

ب: اگر آن کسی که بنابر خواست طرف مقابل خودش را کشته است، کودک مميز یا انسان بالغ باشد، دستور دهنده قصاص نخواهد شد. مشروط بر اینکه:

الف: کسی که خودش را کشته است از خود اختیار داشته باشد.

ب: کسی که خود را کشته است به چیزی کمتر از مرگ یا مرگ تهدید شده باشد. (پس با این دو شرط، دستور دهنده قصاص نمی‌شود).

اما اگر به چیزی بیشتر از مرگ تهدید شده باشد، می‌تواند خودش را بکشد و کار حرامی انجام نداده است.

مانند اینکه: شخصی به او بگوید که یا خودت را بکش یا اینکه ما تو را با شکنجه‌های زیاد می‌کشیم و یا تو را تکه تکه می‌کنیم. (شکنجه‌های زیاد و تکه تکه کردن، تهدیدی بیشتر از تهدید به مرگ محسوب می‌شوند).

در این حالت هم، کسی که دستور به قتل داده، قصاص نمی‌شود (و این نظر، قوی‌تر است)، لیکن برخی حکم به قصاص او داده‌اند.

قطع دست فردی به دستور فردی دیگر

لَوْ أَكَرَهُ شَخْصًا عَلَى قَطْعِ يَدِ ثَالِثٍ مُعَيَّنًا كَانَ أَوْ غَيْرَ مُعَيَّنٍ وَ هَدَّاهُ بِالْقَتْلِ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ، جَازَ لَهُ قَطْعُ يَدِهِ وَ هَلْ يَثْبِتُ الْقِصَاصُ عَلَى الْمُكْرِهِ، أَوْ أَنَّ الْقِصَاصَ يَسْقُطُ وَ تَثْبِتُ الدِّيَّةُ عَلَى الْمُبَاشِرِ؟ وَجَهَانِ: الظَّاهِرُ هُوَ الثَّانِي

فرض کنید شخصی، دیگری را مجبور کند که دست فلان کس را قطع کند و اگر این کار را انجام ندهد، او را می‌کشد. در این مسأله فرقی نمی‌کند که دستور دهنده، شخصی که قرار است دستش قطع شود را معرفی کرده باشند و یا معرفی نکرده باشند. (معین باشد یا نامعین).

در صورتی که آن فرد تهدید به مرگ یا بیشتر از مرگ شده باشد، اگر دست فردی را قطع کند، قصاص نمی‌شود.

پرسش: آیا در این صورت دستوردهنده قصاص خواهد شد؟

پاسخ: بنابر نظر قوی دستوردهنده قصاص نخواهد شد.

پرسش: آیا قطع کننده قصاص خواهد شد؟

پاسخ: در مورد این سؤال، میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد؛ اما بنا بر نظر قوی از آنجایی که قطع کننده به اختیار دست به چنین عملی نزده است، قصاص نمی‌شود در این حالت، هم عامل و هم مباشر باید به مجروح دیه بپردازند.

قتل مردی توسط زن و مردی با هم

إِذَا اشْتَرَكَ رَجُلٌ وَامْرَأَةٌ فِي قَتْلِ رَجُلٍ، جَازَ لَوَلِيِّ الْمَقْتُولِ قَتْلَهُمَا مَعًا، بَعْدَ أَنْ يَرُدَّ نِصْفَ الدِّيَةِ إِلَى أَوْلِيَاءِ الرَّجُلِ دُونَ أَوْلِيَاءِ الْمَرَأَةِ، كَمَا أَنَّ لَهُ قَتْلَ الْمَرَأَةِ وَ مُطَالَبَةَ الرَّجُلِ بِنِصْفِ الدِّيَةِ؛ وَأَمَّا إِذَا قَتَلَ الرَّجُلَ وَجَبَ عَلَى الْمَرَأَةِ رَدُّ نِصْفِ الدِّيَةِ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ مِنْهُ

فرض کنید زن و مردی با یکدیگر همدست بشوند و به طور عمدی مردی را بکشند و در این کار هر دو قاتل محسوب بشوند؛ یعنی هر دو قتل را انجام داده باشند و طوری نباشد که یکی دستور دهنده باشد یا ناظر باشد یا دست و پای مقتول را ببندد و... (زن و مرد قاتل، شریک جرم باشند).

وقتی که هر دو قاتل محسوب بشوند و برای محاکمه حاضر بشوند، ولی دم مقتول سه اختیار دارد:

الف: می تواند نیمی از دیه مرد را بدهد و هر دو قاتل را قصاص کند. برای قصاص زن نیاز نیست که دیه زن را بپردازد.

ب: می تواند زن را بدون پرداخت دیه قصاص کند و نیمی از دیه را از مرد قاتل بگیرد و او را ببخشد.

ج: می تواند مرد قاتل را قصاص کند و زن قاتل هم نیمی از دیه را به ولی دم مرد قاتل بدهد و بخشیده شود.

قتل مسلمان توسط کافر

لَوْ قَتَلَ الذَّمِيُّ مُسْلِمًا عَمْدًا، دُفِعَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ، فَإِنْ شَاءُوا قَتَلُوهُ وَ إِنْ شَاءُوا عَفَوْا عَنْهُ وَ إِنْ شَاءُوا اسْتَرْقَوْهُ؛ وَ إِنْ كَانَ مَعَهُ مَالٌ، دُفِعَ إِلَى أَوْلِيَاءِهِ هُوَ وَ مَالُهُ وَ لَوْ أَسْلَمَ الذَّمِيُّ قَبْلَ الْإِسْتِرْقَاقِ، كَانُوا بِالْخِيَارِ بَيْنَ قَتْلِهِ وَ الْعَفْوِ عَنْهُ وَ قَبُولِ الدِّيَةِ إِذَا رَضِيَ بِهَا

اگر یک کافر ذمی تصمیم به قتل مسلمانی بگیرد و او را به عمد بکشد، ولی دم مقتول مسلمان اجازه دارد که به سه شکل در مورد قاتل اقدام کنند:

الف: کافر ذمی را قصاص کنند.

ب: کافر ذمی را (با دریافت دیه و یا بدون دریافت دیه) ببخشند.

پ: کافر ذمی را به بردگی خود بگیرند.

اگر کافر ذمی مسلمانی را به عمد بکشد، ولی دم مقتول، می توانند هر چه از اموال کافر مانده است را مصادره کنند.

اگر کافر ذمی قبل از آنکه توسط مأمورین دستگیر بشود و برای صدور حکم به دادگاه انتقال یابد، مسلمان شود، ولی دم مقتول به دو شکل می توانند اقدام کنند:

الف: می توانند کافر ذمی که اکنون مسلمان شده است را قصاص کنند. (زیرا اگر مسلمان هم بشود باز هم فرد مسلمانی را به عمد کشته است و حکمش قصاص است).

ب: در صورتی که ولی دم تقاضای قصاص نکند و درخواست دیه کند، در صورتی که قاتل رضایت بدهد که دیه بدهد، ولی دم می تواند با دریافت دیه، قاتل را از قصاص معاف می کند.

قتل زنازاده توسط حلال زاده

لَوْ قَتَلَ وَكْدُ الْحَلَالِ وَكْدَ الزَّانَا، قُتِلَ بِهِ

برای قصاص قاتل شرایط مختلفی را در نظر می‌گیرند؛ مثلاً اینکه قاتل یا مقتول، کافر یا مسلمان باشند و یا زن و مرد باشند و یا برده و آزاد باشند و ...

حال سؤال اینجاست که اگر شخص حلال‌زاده‌ای شخص زنازاده‌ای (حرام‌زاده) را به قتل برساند، قصاص او چگونه خواهد بود؟

پاسخ: میان حلال‌زاده و حرام‌زاده در قصاص تفاوتی نیست و هرکدام که دیگری را به قتل برساند، قصاص خواهد شد؛ پس اگر حلال‌زاده‌ای، زنازاده‌ای را بکشد، مجازاتش قصاص است.

ارتکاب جنایت توسط کودک

لَوْ جَنَى الصَّبِيُّ بِقَتْلِ أَوْ بَغْيِهِ، ثُمَّ بَلَغَ، لَمْ يَقْتَصَّ مِنْهُ وَإِنَّمَا تَثَبَّتِ الدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ

از دیگر مسائلی که در هنگام قصاص مورد بررسی واقع می‌شود این است که قاتل بالغ است یا نابالغ. سؤال اینجاست که اگر کودکی که هنوز بالغ نشده است عمداً کسی را به قتل برساند یا مرتکب جنایت دیگری علیه شخصی شود و بعد از آن به بلوغ برسد؛ (یعنی در موقع ارتکاب جرم نباشد)، آیا قصاص خواهد شد؟

پاسخ: خیر، قصاص نمی‌شود و عاقله او باید دیه مقتول یا مجروح را بپردازند. پرداخت دیه به عهده عاقله کودک است.

بخش پنجم: کتاب دیات

تعریف دیه

الدِّیَّةُ هِيَ الْمَالُ الْمَفْرُوضُ فِي الْجَنَايَةِ عَلَى النَّفْسِ أَوْ الطَّرْفِ أَوْ الْجَرْحِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ.

اگر کسی فردی را به قتل برساند و یا عضوی از بدن فردی را قطع کند و یا فردی را زخمی و مجروح کند باید مالی را در صورت قتل به ولی دم مقتول و یا به خود مجنی علیه (در صورت قطع عضو یا مجروح شدن) بپردازد که به این مال در اصطلاح شرع دیه گفته می شود.

موارد پرداخت دیه

تَثَبُّتُ الدِّیَّةِ فِي مَوَارِدِ الْخَطَا الْمَحْضِ أَوْ الشَّيْبِ بِالْعَمْدِ أَوْ فِيمَا لَا يَكُونُ الْقِصَاصُ فِيهِ أَوْ لَا يُمَكِّنُ وَ أَمَا مَا تَثَبَّتْ فِيهِ الْقِصَاصُ بِلَا رَدِّ شَيْءٍ فَلَا تَثَبَّتْ فِيهِ الدِّیَّةُ إِلَّا بِالْتِرَاضِي وَ التَّصَالِحِ سِوَاءَ أَكَانَ فِي النَّفْسِ أَمْ كَانَ فِي غَيْرِهَا وَ قَدْ تَقَدَّمَ حُكْمُ مَا يَسْتَلْزَمُ الْقِصَاصُ فِيهِ الرَّدُّ.

در این موارد دیه پرداخت می شود:

- ۱- اگر کسی مرتکب جرم شبه عمد شود.
 - ۲- اگر کسی مرتکب جرم خطای محض شود.
 - ۳- اگر کسی جرمی را انجام دهد که در اصل مجازات آن جرم قصاص است ولی به دلایلی اجرای قصاص در آن مورد ممکن نیست.
- گاهی برای این که ولی دم بتواند قاتل را قصاص کند باید به او تفاضل دیه اش را بپردازند مثل جایی که قاتل مرد باشد و مقتول زن باشد که در این جا برای این که ولی دم مقتول (ولی دم زن) بتواند قاتل (مرد) را قصاص کنند باید نصف دیه مرد را به او بدهند.
- اگر در جایی که قصاص بدون پرداخت تفاضل دیه ای انجام شود (مانند جایی که مردی مرد دیگری را کشته باشد) در اینجا ولی دم مقتول نمی تواند بگویند که به جای قصاص خواهان دریافت دیه هستند مگر این که قاتل بپذیرد که به جای این که قصاص شود دیه بپردازد.
- در برخی مواقع ولی دم مقتول برای این که بتواند قاتل را قصاص کنند باید تفاضل دیه را به قاتل بپردازند که حکم این نوع قصاص کردن در مباحث مربوط به قصاص توضیح داده شده است.

موارد شش گانه دیه

دِيَّةُ الْقَتْلِ الْمُسْلِمِ الْعَمْدِيٍّ مِائَةٌ بَعِيرٍ فَحَلٍ مِنْ مَسَانٍ الْإِبِلِ، أَوْ مِائَتَا بَقْرَةٍ أَوْ أَلْفُ دِينَارٍ وَ كُلُّ دِينَارٍ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ الْمِثْقَالِ الصَّيْرَفِيِّ مِنَ الذَّهَبِ الْمَسْكُوكِ أَوْ أَلْفُ شَاةٍ أَوْ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ كُلُّ دِرْهَمٍ يُسَاوِي ١٢/٦ حِمِّصَةً مِنَ الْفِضَّةِ الْمَسْكُوكَةِ فَعَشْرَةُ دَرَاهِمٍ تُسَاوِي خَمْسَةَ مِثْقَالِ صَيْرَفِيَّةٍ وَ رُبْعُ الْمِثْقَالِ أَوْ مِائَتَا حَلَّةٍ وَ كُلُّ حَلَّةٍ ثُوبَانٍ وَ قِيلَ: لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنَ أِبْرَادِ الْيَمَنِ وَ هُوَ غَيْرُ ثَابِتٍ

اگر کسی شخصی را به قتل برساند و این قتل از نوع قتل عمد باشد در صورتی که به هر دلیلی قاتل قصاص نشود باید به ولی دم مقتول دیه بپردازد. دیه ای که قاتل باید به ولی دم مقتول بپردازد یکی از این شش مورد است:

۱- یا صد شتر که این شترها باید نباشند هم چنین نباید کم سن یا جوان باشند بلکه باید پیر باشند.

۲- یا دویست گاو

۳- یا هزار دینار

هر دینار عبارت است از سه چهارم مثقال طلای مسکوک که بین مردم مبادله می شود.

۴- یا هزار گوسفند

۵- یا ده هزار درهم

هر درهم دوازده و شش دهم نخود نقره است.

۶- یا دویست لباس که:

الف) برخی از فقها گفته اند که دویست لباس باید دویست شلوار و دویست پیراهن باشند.

ب) برخی از فقها گفته اند که این لباس ها باید از جنس پارچه های یمنی باشند که این نظر ضعیف است.

انتخاب یکی از موارد شش گانه ی دیه توسط قاتل

تُسْتَوْفَى دِيَةُ الْعَمْدِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةً مِنْ مَالِ الْجَانِيِ وَ يَتَخَيَّرُ الْجَانِيُّ بَيْنَ الْأَصْنَافِ الْمَذْكُورَةِ، فَلَهُ اخْتِيَارُ أَيِّ صِنْفٍ شَاءَ وَ إِنْ كَانَ أَقْلَهَا قِيَمَةً، وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ أَوْ مِائَتَا حُلَّةٍ فِي زَمَانِنَا هَذَا، وَ لَيْسَ لَوْلِيِّ الْمَقْتُولِ إِجْبَارُهُ عَلَى صِنْفٍ خَاصٍّ مِنَ الْأَصْنَافِ الْمَذْكُورَةِ

اگر کسی مرتکب قتل عمد شود:

به قاتل یک سال مهلت داده می شود تا دیه را پرداخت کند

در مسئله ۲۰۴ شش مورد را نام بردیم که آن شش مورد موارد دیه بودند. اکنون می گوئیم کسی که مرتکب قتل عمد می شود

این اختیار را دارد که یکی از آن شش مورد را به عنوان دیه به ولی دم مقتول بپردازد.

نکته دیگر این است که قیمت این موارد شش گانه باهم متفاوت است و قاتل می تواند از بین موارد شش گانه دیه آن که ارزشش

کمتر است را به عنوان دیه به ولی دم مقتول بپردازد.

نکته دیگر این است که اگر قاتلی یکی از این شش مورد را انتخاب کند و این موردی که انتخاب کرده همان موردی باشد که

ارزشش کمتر از موارد دیگر است در صورتی که ولی دم مقتول به این عمل قاتل اعتراض کند و مورد دیگری از موارد شش

گانه دیه را بخواهد نباید به اعتراض او توجه کرد.

نحوه ی پرداخت دیه در قتل شبه عمد

دِيَةُ شِبْهِ الْعَمْدِ أَيْضاً أَحَدُ الْأُمُورِ السَّنَةِ وَ هِيَ عَلَى الْجَانِيِ نَفْسِهِ أَلَّا أَنَّهُ إِذَا اخْتَارَ تَأْدِيَتَهَا مِنَ الْإِبِلِ، إِعْتَبِرَ أَنْ يَكُونَ عَلَى الْأَوْصَافِ التَّالِيَةِ: (أَرْبَعُونَ) مِنْهَا حُلَّةٌ مِنْ بَيْنِ ثَنِيَّةٍ إِلَى بَازِلٍ عَامَّهَا وَ (ثَلَاثُونَ) حَقَّةً، وَ (ثَلَاثُونَ) بِنْتِ لَبُونٍ

اگر کسی مرتکب قتل شبه عمد شود باید یکی از موارد شش گانه در مسئله ۲۰۴ را به ولی دم مقتول بپردازد.

نکته: اگر قتل به صورت شبه عمد باشد، پرداخت دیه به ولی دم مقتول وظیفه ی خود قاتل است.

نکته: اگر در قتل شبه عمد قاتل از موارد شش گانه دیه شتر را انتخاب کند و بخواهد شتر را به عنوان دیه به ولی دم مقتول

بدهد:

۱- چهل شتر از آن صد شتر باید بین ۵ تا ۹ سال باشند.

۲- سی شتر از این صد شتر سنشان باید بین ۳ تا ۴ سال باشند.

۳- سی شتر از این صد شتر هم باید دوسالگی شان را تمام کرده باشند و وارد سه سالگی شده باشند.

مهلت پرداخت دیه در قتل شبه عمد

المَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ أَنَّ دِيَةَ شِبْهِ الْعَمْدِ تُسْتَوْفَى فِي سَنَتَيْنِ وَلَكِنْ لَا دَلِيلَ عَلَيْهِ، بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا تُسْتَوْفَى فِي ثَلَاثِ سَنَوَاتٍ

- در مورد این که قاتل که مرتکب جرم شبه عمد شده، دیه را باید ظرف چه مدتی بپردازد بین فقها اختلاف نظر است:
- ۱- مشهور فقها معتقدند دیه قتل شبه عمدی باید ظرف مدت دوسال پرداخت گردد که البته این نظر مستندش معلوم نیست (معلوم نیست این نظر به استناد چه دلیلی گفته شده است)
 - ۲- نظر قوی تر این است که دیه قتل شبه عمد باید ظرف سه سال پرداخت شود.

پرداخت دیه در قتل خطای محض توسط عاقله

دِيَةُ الْخَطَاِ الْمَحْضِ أَيْضاً أَحَدُ الْأُمُورِ السَّبْتَةِ الْمَذْكُورَةِ وَ هِيَ تُحْمَلُ عَلَى الْعَاقِلَةِ

- اگر کسی مرتکب قتل خطایی محض شود در این حالت پرداخت دیه به عهده خود قاتل نیست بلکه پرداخت دیه بر عهده عاقله قاتل است.
- نکته: عاقله قاتل باید یکی از موارد شش گانه در مسئله ۲۰۴ را به عنوان دیه به ولی دم مقتول بدهند.

دیه در قتل خطای محض

إِذَا أَرَادَتِ الْعَاقِلَةُ آدَاءَ الدِّيَةِ مِنَ الْأَبْلِ أُعْتَبِرَ أَنْ يَكُونَ ثَلَاثُونَ مِنْهَا حَقَّةً، وَ ثَلَاثُونَ مِنْهَا بِنْتُ لَبُونٍ، وَ عِشْرُونَ مِنْهَا بِنْتُ مَخَاضٍ، وَ عِشْرُونَ مِنْهَا بِنْتُ لَبُونٍ

- اگر کسی مرتکب قتل خطایی محض شود و عاقله او تصمیم بگیرند که از بین موارد شش گانه دیه شتر را به ولی دم مقتول بپردازند:
- ۱- سی شتر از این صد شتر باید سه سالگی را تمام کرده باشند.
 - ۲- سی شتر از این صد شتر باید دو سالگی را تمام کرده باشند.
 - ۳- بیست شتر از این صد شتر باید وارد دوسالگی شده باشند و ماده باشند.
 - ۴- بیست شتر از این صد شتر باید وارد سه سالگی شده و نر باشند.

قتل خطایی فردی در سرزمین کفار

يُسْتَنْبَى مِنْ ثُبُوتِ الدِّيَةِ فِي الْقَتْلِ الْخَطَائِيِّ مَا إِذَا قَتَلَ مُؤْمِنًا فِي دَارِ الْحَرْبِ مُعْتَقِدًا جَوَازَ قَتْلِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ فَبَانَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ، فَإِنَّهُ لَا تَجِبُ الدِّيَةُ عِنْدَيْدٍ وَ تَجِبُ فِيهِ الْكَفَّارَةُ فَقَطْ

در قتل خطای محض عاقله قاتل باید به ولی دم مقتول دیه بدهد مگر در یک حالت که در این یک حالت عاقله قاتل نباید به ولی دم مقتول دیه بدهند بلکه خود قاتل باید کفاره بدهد و این حالت زمانی است که کسی در سرزمین کفر، شک کند که فردی مرتد است؛ و با این تفکر او را بکشد ولی بعداً معلوم شود که آن فرد، مؤمن بوده و نه مرتد.

دیهی قتل در ماههای حرام

دِيَّةُ الْقَتْلِ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ عَمْدًا أَوْ خَطَأً دِيَّةٌ كَامِلَةٌ وَ ثُلُثُهَا وَ عَلَى الْقَاتِلِ مُتَعَمِّدًا مُطْلَقًا كَفَّارَةُ الْجَمْعِ وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَ إِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا وَ إِذَا كَانَ الْقَتْلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ الصَّوْمُ فِيهَا فَيَصُومُ يَوْمَ الْعِيدِ أَيْضًا إِذَا صَادَقَهُ وَ الْكَفَّارَةُ مُرْتَبَةٌ إِذَا كَانَ الْقَتْلُ خَطَأً حَتَّى إِذَا كَانَ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ عَلَى الْمَشْهُورِ، وَ فِيهِ اشْكَالٌ، وَ الْأَقْرَبُ أَنَّ الْكَفَّارَةَ مُعَيَّنَةٌ فِيمَا إِذَا وَقَعَ الْقَتْلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ وَ هِيَ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فِيهَا وَ هَلْ يَلْحَقُ بِالْقَتْلِ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ فِي تَغْلِيظِ الدِّيَّةِ الْقَتْلِ فِي الْحَرَمِ؟ فِيهِ قَوْلَانِ: الْأَقْرَبُ هُوَ الثَّانِي وَ لَا تَغْلِيظُ فِي الْجَنَايَاتِ عَلَى الْأَطْرَافِ إِذَا كَانَتْ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ



ماههای حرام عبارت اند از: ذی الحجه، ذی القعدة، محرم و رجب.

اگر کسی در یکی از این چهار ماه حرام مرتکب قتل شود، یک سوم دیه به دیه اش اضافه می شود؛ یعنی باید یک دیه کامل بدهد به علاوه یک سوم دیه کامل.

اگر کسی در هر ماهی (اعم از یکی از ماههای حرام یا ماههایی که حرام نیست) مرتکب قتل عمد شود، باید کفاره جمع بدهد.

کفاره جمع یعنی آزاد کردن برده به علاوه دو ماه روزه گرفتن به علاوه دادن غذا به شصت فقیر.

اگر قاتل در روزی که عید قربان است مرتکب قتل شود باید عید قربان را هم روزه بگیرد.

اگر کسی در یکی از چهار ماه حرام مرتکب قتل خطای محض شود:

الف) مشهور فقها معتقدند قاتل باید کفاره مرتب بدهد؛ یعنی اگر توان آزاد کردن برده داشت، باید برده آزاد کند؛ و اگر نتوانست، باید دو ماه روزه بگیرد، و اگر نتوانست، باید به شصت فقیر غذا دهد.

ب) نظر قوی تر این است که فرد باید کفاره معین بدهد و کفاره معین برای او این است که باید دومه پشت سر هم روزه بگیرد.

سؤالی که فقها در این مبحث مطرح می کنند این است که اگر فردی در اطراف کعبه و مسجد الحرام مرتکب قتل عمد یا شبه-عمد یا خطایی محض شود آیا میزان دیه ای که باید بپردازد به اندازه یک سوم دیه کامل افزایش پیدا می کند یا خیر؟

الف) نظر برخی از فقها این است که افزایش پیدا می کند.

ب) نظر قوی تر این است که دیه افزایش پیدا نمی کند.

بحثی که در اینجا مطرح است این است که اگر کسی در یکی از این ماههای حرام مرتکب قتل شود، به میزان دیه، یک سوم اضافه می شود، لیکن اگر کسی در یکی از این ماههای حرام، مرتکب ضرب و جرح شود، چیزی به دیه ای که باید پرداخت کند اضافه نمی شود.

دیهی زنازاده ای که مسلمان است

الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ أَنَّ دِيَّةَ وَكْدِ الزَّانَا إِذَا كَانَ مَحْكُومًا بِالْإِسْلَامِ دِيَّةَ الْمُسْلِمِ، وَقِيلَ: أَنَّ دِيَّتَهُ ثَمَانِمِائَةٌ دَرَاهِمٍ وَ هُوَ الْأَقْرَبُ

بحثی که در این‌جا مطرح است این است که دیه زن‌زاده‌ای که مسلمان است چقدر است؟
 الف) مشهور فقها معتقدند که دیه زن‌زاده همانند دیه افراد حلال زاده یعنی ده هزار درهم است.
 ب) برخی از فقها معتقدند که دیه زنا زاده هشتصد درهم است.
 نظر دوم (هشتصد درهم) قوی‌تر است.

دیه‌ی کافر ذمی و حربی

دِيَةُ الذِّمِّيِّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ ثَمَانِيَةٌ دِرْهَمٍ وَ دِيَةُ نِسَائِهِمْ نِصْفُ دِيَّتِهِمْ وَ أَمَّا سَائِرُ الْكُفَّارِ فَلَا دِيَّةَ فِي قَتْلِهِمْ،
 كَمَا لَا قِصَاصَ فِيهِ

اگر کسی مردی را که کافر ذمی است بکشد دیه‌ای که باید پردازد هشتصد درهم است.
 اگر کسی زنی که کافر ذمی است را بکشد دیه‌ای که باید پردازد چهارصد درهم است.
 اگر کسی فردی را که کافر حربی است را بکشد نه دیه‌ای را باید پردازد و نه قصاص می‌شود.

قتل مجرم در نتیجه‌ی اجرای حد یا تعزیر

لَا دِيَّةَ لِمَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ أَوْ التَّعْزِيرُ وَقِيلَ أَنَّ دِيَّتَهُ إِذَا كَانَ الْحَدُّ لِلنَّاسِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ، وَلَكِنَّهُ ضَعِيفٌ

اگر دادگاه فردی را به علت ارتکاب جرم مستحب حد یا جرم مستحب تعزیر مجازات کند و آن فرد در اثر مجازات به قتل برسد این فرد دیه‌ای ندارد.
 برخی از فقها معتقدند اگر به خاطر حق‌الناس حد بر کسی جاری شود و این حد موجب مرگ کسی شود باید از بیت‌المال دیه مقتول را پردازیم ولی این نظر صحیح نیست.

فوت بیمار در نتیجه‌ی عمل جراحی

إِذَا أَمَرَ شَخْصًا بِقَطْعِ عُقْدَةٍ فِي رَأْسِهِ مَثَلًا وَ لَمْ يَكُنْ الْقَطْعُ مِمَّا يُؤَدِّي إِلَى الْمَوْتِ غَالِبًا، فَقَطَعَهَا فَمَاتَ فَلَا قُودَ وَ كَذَلِكَ لَا دِيَّةَ عَلَى الْقَاطِعِ إِذَا كَانَ قَدْ أَخَذَ الْبَرَاءَةَ مِنَ الْأَمْرِ وَ أَلَّا فَعَلِيهِ الدِّيَّةُ

اگر بیماری از پزشکی درخواست عمل جراحی‌اش را بکند، مثلاً بیمار در سرش غده‌ای وجود داشته باشد و از پزشک بخواهد تا آن غده را بیرون آورد و در نتیجه‌ی این عمل جراحی بیمار فوت کند:
 الف) اگر پزشک عمداً کاری کرده باشد که موجب قتل بیمار شده باشد قصاص می‌شود.
 ب) در صورتی که پزشک عملش را به صورت عرفی و معمولی انجام دهد و کاری که کشنده باشد هم انجام نداده باشد:
 ۱- اگر از بیمار قبل از عمل جراحی‌اش برائت نامه گرفته باشد نه دیه‌ای می‌پردازد و نه قصاص می‌شود.
 ۲- اگر از بیمار برائت‌نامه نگرفته باشد باید به ولی دم بیمار دیه او را پردازد.

قطع غیر عمدی چند عضو از بدن فردی

لَوْ قَطَعَ عِدَّةَ أَعْضَاءِ شَخْصٍ خَطَأً، فَإِنْ لَمْ يَسِرِ الْقَطْعُ، فَعَلَى الْجَانِبِ دِيَّةٌ تَمَامِ تِلْكَ الْأَعْضَاءِ الْمَقْطُوعَةِ وَ إِنْ سَرَى، فَإِنْ كَانَ الْقَطْعُ مُتَّفَرِّقًا فَعَلَيْهِ دِيَّةٌ كُلُّ عَضْوٍ آتَى الْأَخِيرَ زَائِدَةً عَلَى دِيَّةِ النَّفْسِ وَ أَمَّا الْعَضْوُ الْأَخِيرُ الْمُتَرْتَّبُ عَلَى قَطْعِهِ الْمَوْتُ فَتَتَدَاخَلُ دِيَّتُهُ فِي دِيَّةِ النَّفْسِ وَ إِنْ كَانَ قَطَعُهَا بِضَرْبَةٍ وَاحِدَةٍ دَخَلَتْ دِيَّةُ الْجَمِيعِ فِي دِيَّةِ النَّفْسِ، فَعَلَى الْجَانِبِ دِيَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ دِيَّةُ النَّفْسِ وَ إِنْ شَكَّ فِي السَّرِيَّةِ، فَهَلْ لَوْلَى الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ مُطَالَبَةُ الْجَانِبِ بِدِيَّةِ الْأَعْضَاءِ الْمَقْطُوعَةِ أَمْ لَيْسَ لَهُ آتَى دِيَّةُ النَّفْسِ؟ قَوْلَانِ: الْأَطْهَرُ هُوَ الْأَوَّلُ

اگر کسی به صورت غیر عمد چند عضو بدن فرد دیگری را قطع کند:

(الف) در صورتی که زخم وارد شده بر اعضای قطع شده به دیگر اعضای بدن فرد سرایت کند و در نتیجه آن فرد فوت کند: حالت اول: در صورتی که آن چند عضو قطع شده با چند ضربه قطع شده باشند جنایت کار باید دیه تک تک آن اعضای قطع کرده است را بدهد، همچنین باید علاوه بر آن، دیهی نفس را بپردازد.
حالت دوم: اگر جنایت کار، آن چند عضو قطع شده را با یک ضربه قطع کرده باشد، باید دیهی قتل نفس را به ولی دم مقتول بپردازد.

(ب) در صورتی که زخم وارد شده بر اعضای قطع شده به جای دیگری از بدن فرد سرایت نکند و در نتیجه آن فرد در اثر جراحت فوت نکند قاضی شرع حکم می کند که جنایت کار باید دیه تک تک آن اعضای که قطع شده است را به مجنی علیه بپردازد.

در جایی که زخمها به دیگر اعضای بدن فرد سرایت کند و موجب مرگ او شود اگر شک کنیم که آیا مرگ مقتول به خاطر سرایت زخم بوده و یا خیر در این حالت:

(الف) قاضی شرع می تواند حکم کند که جانی باید دیهی تک تک اعضای قطع شده را به ولی دم مقتول بپردازد.
(ب) قاضی شرع می تواند حکم کند که جانی باید به ولی دم مقتول دیه قطع نفس را بپردازد.
البته نظر بهتر این است که قاتل باید دیه تک تک اعضای که قطع کرده است را به ولی دم مقتول بپردازد.

قتل انسان یا حیوان در عمل جراحی و معالجه

يَضْمِنُ الطَّبِيبُ مَا يَتَلَفُ بِعِلَاجِهِ مُبَاشَرَةً إِذَا عَالَجَ الْمَجْنُونَ أَوْ الصَّبِيَّ بَدُونَ إِذْنِ وَوَلِيِّهِ، أَوْ عَالِجٌ بِالِغَا عَاقِلًا بَدُونَ إِذْنِهِ، وَ كَذَلِكَ مَعَ الْإِذْنِ إِذَا قَصَرَ وَ أَمَّا إِذَا أَدَّنَ لَهُ الْمَرِيضُ فِي عِلَاجِهِ وَ لَمْ يَتَّصِرْ، وَلَكِنَّهُ آلَ إِلَى التَّلَفِ إِتِّفَاقًا، فَهَلْ عَلَيْهِ ضِمَانٌ أَمْ لَا؟ قَوْلَانِ: الْأَقْرَبُ هُوَ الْأَوَّلُ وَ كَذَلِكَ الْحَالُ إِذَا عَالَجَ حَيَوَانًا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ وَ آلَ إِلَى التَّلَفِ هَذَا إِذَا لَمْ يَأْخُذِ الطَّبِيبُ الْبَرَاءَةَ مِنَ الْمَرِيضِ أَوْ وَوَلِيِّهِ أَوْ صَاحِبِ الدَّابَّةِ. وَ أَمَّا إِذَا أَخَذَهَا فَلَا ضِمَانَ عَلَيْهِ

در صورتی که پزشک، صغیر یا مجنون را مورد عمل جراحی قرار دهد و در نتیجه باعث مرگ آنها شود:

(الف) اگر از ولی آنها براءت نامه نگرفته باشد باید به ولی آنها دیه بدهد.

(ب) در صورتی که از ولی آنها براءت نامه گرفته باشد:

حالت اول: اگر در عمل جراحی اش تقصیر داشته باشد، باید به ولی دم مجنون یا صغیر دیه بدهد.

حالت دوم: اگر در عمل جراحی اش تقصیر نداشته باشد به ولی دم مجنون یا صغیر دیه نمی دهد.

اگر پزشکی فرد عاقل و بالغی را مورد عمل جراحی قرار دهد:

(الف) اگر از این فرد براءت نامه نگرفته باشد در صورت قتل یا ضرب و جرح او باید دیه بپردازد.

(ب) در صورتی که از این فرد براءت نامه گرفته باشد:
حالت اول: اگر پزشک در معالجه او تقصیر داشته باشد، باید دیه پردازد.
حالت دوم: اگر پزشک در معالجه این فرد مرتکب تقصیری نشده باشد دیه‌ای نمی‌دهد.
اگر دامپزشکی حیوان را مورد معالجه قرار دهد:
الف) اگر از صاحب حیوان براءت نامه نگرفته باشد در صورتی که موجب کشته شدن یا مجروح شدن حیوان شود، باید خسارت آن حیوان را به صاحبش پردازد.
ب) اگر از صاحب آن حیوان براءت نامه گرفته باشد:
حالت اول: اگر در معالجه‌اش تقصیر داشته باشد باید به صاحب حیوان خسارت پردازد.
حالت دوم: اگر در معالجه حیوان تقصیر نداشته باشد خسارتی به صاحب حیوان نمی‌پردازد.

قتل انسانِ خواب توسط فردی که روی او غلتیده

إِذَا انْقَلَبَ النَّائِمُ غَيْرَ الظَّرِّ فَأَتْلَفَ نَفْسًا أَوْ طَرْفًا مِنْهَا، قِيلَ إِنَّ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ، وَقِيلَ أَنَّهَا عَلَى عَاقِلَتِهِ وَ فِي كِلَا التَّوَلَّيْنِ إِشْكَالٌ، وَالْأَقْرَبُ، عَدَمُ ثُبُوتِ الدِّيَةِ

اگر فردی (به جز دایه‌ی کودک) خواب باشد، و روی فرد دیگری بغلتد و باعث مرگ یا قطع عضو او شود، در این حالت، برخی گفته‌اند که خود جانی باید دیه را پردازد و برخی گفته‌اند که عاقله‌ی او باید دیه را پرداخت کند. نظر صحیح این است که هیچ کس در اینجا، دیه‌ای پرداخت نمی‌کند.

صدمه زدن حیوانی به انسانی

يَجِبُ عَلَى صَاحِبِ الدَّابَّةِ حِفْظُ دَابَّتِهِ الصَّائِلَةِ، كَالْبَعِيرِ الْمُعْتَمِلِ، وَالْكَلْبِ الْعَقُورِ فَلَوْ أَهْمَلَهُمَا وَ جَنَى عَلَى شَخْصٍ، ضَمِنَ جَنَائِتَهُمَا. نَعَمْ لَوْ جَهَلَ الْمَالِكُ بِالْحَالِ أَوْ عَلِمَ، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَفْرُطْ فَلَا ضِمَانَ عَلَيْهِ وَ لَوْ جَنَى عَلَى صَائِلَةٍ، فَإِنْ كَانَ دِفَاعًا عَنِ نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ، لَمْ يَضْمِنْ وَ أَلَّا ضَمَّنَ وَ إِنْ كَانَتْ جَنَائِتُهُ انْتِقَامًا مِنْ جَنَائِتِهَا عَلَى نَفْسٍ مُحْتَرَمَةٍ أَوْ غَيْرِهَا

هر شخص باید از حیوانات وحشی خود که ممکن است به دیگران صدمه وارد سازد، مانند شتر مست و سگ وحشی مراقبت کند. در صورتی که فرد از حیوانات وحشی‌اش مواظبت و نگهداری درست نکند و آن حیوانات به دیگران ضرری وارد کنند شخص در این حالت باید خسارت فرد زیان دیده (کسی که حیوان به او یا مالش ضرر زده) را پردازد.
ولی در صورتی که فرد (صاحب حیوان وحشی) از وضعیت نامناسب حیواناتش مطلع نباشد و یا مطلع باشد و نگهداری از حیوانات وحشی‌اش را آنطور که باید انجام داده باشد، در این حالت خسارتی که به فرد زیان دیده (کسی که حیوان به او یا مالش ضرر زده) وارد شده بر گردن صاحب حیوان نیست.
اگر شخصی به حیوان غیراهلی و وحشی آسیبی برساند دو حالت دارد:
الف) اگر حیوان به فرد یا مال او حمله کند و او (فردی که مورد حمله واقع شده) بخواهد از خود یا مالش دفاع و از آن‌ها (مال) یا جانش حفاظت کند و در نتیجه‌ی این دفاع به حیوان وحشی (که قصد خسارت زدن به جان یا مال فرد را داشته) آسیبی برساند، در این حالت شخصی که به حیوان وحشی آسیب رسانده ملزم به پرداختن خسارت به صاحب حیوان نیست.

ب) اگر هدف فرد از آسیب رساندن به حیوان وحشی، حفاظت و دفاع از مال یا جان خود نباشد و به هر دلیل دیگری به حیوان آسیب رسانده باشد، مثلاً فرد بخواهد به خاطر این که حیوان وحشی قبلاً به او حمله کرده، تلافی عمل حیوان را در بیاورد و به حیوان آسیب برساند، در این حالت فردی که به حیوان آسیب رسانده است، باید خسارت حیوان را به صاحبش بدهد.

خسارت زدن حیوان به کسی یا چیزی

المشهور أن من وقف بدابته فعليه ضمان ما تضيئه بيدها و رجلها و فيه اشكال، و الأقرب، عدم الضمان

اگر شخصی حیوانی را در مکانی متوقف کند و آن حیوان با پاهای عقب یا جلوی خود به کسی یا چیزی آسیب و صدمه وارد کند، فرد (فردی که حیوان در آن مکان توقف کرده) باید خسارتی که حیوان زده را به کسی که خسارت دیده پردازد. ولی این نظر اختلافی است و بر اساس نظر قوی تر فردی که حیوان را در آن مکان متوقف کرده، خسارتی که حیوان زده را به کسی که خسارت دیده، نمی پردازد.

قتل فردی توسط دو نفر

إذا كان أحدُ شخصين مُباشراً للقتلِ و الآخرُ سبباً له، ضمنَ المُباشِرُ كما إذا حفرَ بترأ في غيرِ ملكه و دفعَ الآخرُ ثالثاً إليها فسقطَ فيها فمات، فالضمانُ على الدافعِ إذا كان عالماً، و أمّا إذا كان جاهلاً فالمشهورُ أنَّ الضمانَ على الحافرِ، و فيه اشكال، و لا يُعَدُّ كونُ الضمانِ على كليهما و إذا أمسكَ أحدهما شخصاً و ذبحه الآخرُ فالقاتلُ هو الذابحُ كما تقدّم و إذا وضعَ حجراً مثلاً في كفةِ المُنجنيقِ و جذبَه الآخرُ فأصابَ شخصاً فمات أو جرحَ فالضمانُ على الجاذبِ دونَ الواضعِ

اگر دو نفر با یکدیگر فرد دیگری را به قتل برسانند، در صورتی که یکی از این دو نفر مباشر باشد و نفر دیگر مسبب باشد، مباشر در اینجا ضامن پرداخت دیه است و نه مسبب.

مثال اول: اگر دو نفر وجود داشته باشند و قصد داشته باشند کسی را بکشند، در صورتی که یکی از آن دو نفر فردی که قصد کشتنش کرده اند را به گونه ای نگه دارد که نتواند حرکت کند و یکی دیگر از آن ها سر آن فرد با ببرد در اینجا به فردی که سر را بریده است مباشر می گوئیم و چون گفتیم هرگاه سبب و مباشر مرتکب قتل کسی شوند، مباشر ضامن پرداخت دیه است و نه سبب در این مثال کسی که سر مقتول را بریده (مباشر) ضامن پرداخت دیهی مقتول است.

تعریف سبب و مباشر:

اگر دو یا چند نفر خسارتی به فرد دیگر بزنند به کسی که بین عملش و خسارت وارد شده واسطه ای وجود ندارد، مباشر می گوئیم و به فرد (افراد) دیگر که بین عمل، آن ها و خسارت وارده واسطه ای وجود دارد (که آن واسطه همان عمل مباشر است) مسبب می گوئیم.

مثال دوم: اگر شخصی در زمین شخص دیگری چاهی بکند و فرد دیگری انسانی را در آن چاه هل دهد و باعث کشته شدن او شود در اینجا به فردی که چاه را کنده مسبب می گوئیم و به فردی که انسانی را به درون چاه هل داده و باعث کشته شدن او شده مباشر می گوئیم.

نکته‌ای که در این مثال باید به آن اشاره کنیم این است که به نظر همه‌ی فقهای شیعه اگر مباشر(شخصی که انسانی را درون چاه هل داده) از این که چاهی در آن‌جا قرار داشته مطلع بوده است موظف به پرداخت دیه‌ی انسانی که درون چاه افتاده می‌باشد.

اگر مباشر از وجود چاه آگاه نباشد و انسانی را به درون چاه پرتاب کند:

الف) اکثر فقهای شیعه می‌گویند فردی که چاه را کنده است موظف به پرداخت دیه‌ی انسانی است که درن چاه افتاده، می‌باشد.
ب) نظر قوی‌تر این است که هم کسی که چاه را کنده(مسبب) و هم کسی که انسانی را به درون چاه هل داده است (مباشر) مسئول پرداخت دیه‌ی کسی است که درون چاه افتاده، می‌باشد.

مثال سوم: اگر فرد اول سنگی را درون منجنیق قرار دهد و فرد دوم آن سنگ را از منجنیق به سمت فرد سوم پرتاب کند و فرد سوم در اثر برخورد سنگ فوت کند کسی که سنگ را با دستگاه منجنیق پرتاب کرده (مباشر) ضامن پرداخت دیه‌ی شخصی که سنگ با او برخورد کرده و فوت کرده می‌باشد.

افتادن فردی در چاهی که دیگری کنده

إِذَا حَفَرَ بَرًّا فِي الطَّرِيقِ عُدْوَانًا فَسَقَطَ شَخْصَانِ فِيهَا فَهَلَكَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِسُقُوطِ الْآخَرِ فِيهَا فَالضَّمَانُ عَلَى الْحَافِرِ

در صورتی که کسی در جاده‌ای که آن جاده به‌گونه‌ای است که متروکه نیست و محل عبور و مرور مردم است به صورت عمدی چاهی را بکند و در نتیجه دو نفر به داخل آن چاه بیفتند و مرگ هر یک از آن دو نفر به‌خاطر افتادن نفر دیگر درون چاه باشد کسی که چاه را کنده ضامن می‌باشد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

→ برای عضویت در کانال تلگرام اعتبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای عضویت در خبررسان تلگرام اعتبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای عضویت و پیگیری صفحه اینستاگرام اعتبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای دریافت تازه‌ترین مطالب، در خبرنامه ایمیلی اعتبار عضو شوید ←